

مهتر

نشریه دانشجویی نبض
شماره ۱۶۰ - مهرماه ۱۴۰۲
بسیج دانشجویی پردیس دانشکدگان فنی
دانشگاه تهران

ماجرای فنی * خودت باش، دختر! * امنیت؛ موقعیت چهارده صفر یک
زن زندگی استعمار * مهره‌های سوخته شطرنج * نقاشی با خون
صدای لرزان و سیمای سرگردان

پخشید،

شما؟!!

پرونده ویژه

سالگرد اغتشاشات ۱۴۰۱



فهرست

صفحه ۳	ببخشید، شما؟!!	محدثه ناطقی
صفحه ۴	ماجرای فنی	شاهدان عینی وقایع.
صفحه ۸	خودت باش دختر!	فاطمه شاه‌حسینی
صفحه ۱۰	امنیت؛ موقعیت چهارده صفر يك	مرضیه پورنصیری
صفحه ۱۳	زن زندگی استعمار	علیرضا آخوندی
صفحه ۱۵	مهره‌های سوخته شطرنج	هانیه باقری
صفحه ۱۸	نقاشی با خون	حسین حاجی‌باقری
صفحه ۲۰	صدای لوزان و سیمای سرگردان	ریحانه پرورش‌زارع



@utnabz



@ut_nabz



@utnabz



nabz_daneshgah

۱۶۰ نبض
صاحب امتیاز
مدیر مسئول
سر دبیران
پرونده ویژه سالگرد اغتشاشات ۱۴۰۱
بسیج دانشجویی دانشکده‌گان فنی دانشگاه تهران
علیرضا باقری
مهدی اصابتی، فاطمه شاه‌حسینی

#برای (!) آنهایی که راهی برای گفت‌وگو باقی نگذاشته‌اند، و جایی برای حرف زدن.

کل متن همان است که در عنوان گفتم! برو باقی متن‌ها را بخوان. مفصل‌تر، زیباتر، عمیق‌تر. اینجا فقط مشتی سوال پیدا می‌کنی و بهتی که یک سال نه! ده سال هم بگذرد، رهایمان نخواهد کرد. متن، تحلیلی نیست! تواتر کاراکترهای علامت سوال است و علامت تعجب و احتمالاً چند خاطره خنده‌دار.

اهل نبض باشی، می‌دانی همیشه متن‌هایم با مکالمات و دعوای «من نویسنده» و «من مخاطب» شروع می‌شود. «من مخاطب» غر می‌زند که «زود باش! دیر شد! متن باید برسد». «من نویسنده» هم می‌گوید «بیرون گود نشسته‌ای و می‌گویی لنگش کن؟ سخت است خب!». «من مخاطب» غر می‌زند که «پراکنده است! سیر ندارد.» و «من نویسنده» شرمند می‌شود از پراکندگی متن‌هایش. اما این بار نه! این بار ماجرا فرق می‌کند! این بار «من نویسنده» نشسته پای کاغذی که چند ده گزاره و علامت سوال و علامت تعجب دارد و نمی‌داند از کجایش شروع کند! پراکندگی این بار را تقصیر «من نویسنده» نمی‌اندازم. باگ‌ها آنقدر متکثر و «یکی شرق یکی غرب» اند که برای تقدش هم نمی‌شود نخ تسبیح پیدا کرد! خود جنبش که بماند. این بار تقصیر «اوی متناقض» است. «اوی نامعلوم».

با جنبش کاری ندارم! از جنبش می‌خواهی بشنوی برو متن‌های بعدی. با خودت کار دارم. خودت! دانشجو! دانشجویی دیگر...!?

در جریانات مختلف اجتماعی، فضای نخبگانی همواره با ادبیات و ابزارهای نخبگانی‌اش ظاهر می‌شود. در بسیاری از جریانات، دانشگاه تعیین‌کننده محور خواسته‌ها، پیگیری مطالبات، و طرح بحث‌های اساسی گفتمانی بوده است. بهشتی دانشجو را «موزن جامعه» می‌خواند که اگر خواب بماند، نماز امت قضا می‌شود. دانشگاه باید سیاسی باشد، دانشجو باید سیاسی باشد، سیاسی نگاه کند و سیاسی بفهمد. چنین دانشجو و دانشگاهی ست که زنده است، نفس می‌کشد! به درد می‌خورد! فکر دارد و متفکر تربیت می‌کند. جریان می‌سازد. حرف دارد! حرف‌های عمیق و واقعی. آدم‌ها نیامده‌اند عکسشان را با سردر بگیرند، درسشان را بخوانند، امتحان‌شان را بدهند، بلیط و ویزایشان را اوکی کنند و از درب پشتی خارج شوند! -تنگ بر گونی‌های سیب‌زمینی- حرمت دارد این برجسب نخبه که روی خودمان می‌زنیم. واژه‌ها مهم‌اند؛ خیلی مهم.

دانشجو موزن جامعه است. به موقع حاضر می‌شود و جهت می‌دهد و اثر می‌گذارد. در مکتبی که شعارش استقلال و آزادی بوده، نه شرقی ست و نه غربی، زیر میز این دوگانه‌های مرسوم و این نظم‌های پذیرفته‌شده جهانی می‌زند؛ می‌گوید قبول ندارم سلطه‌ات را! شبیه بقیه نیستم! نمی‌پذیرم برایم تعیین تکلیف کنی. خم و راست نمی‌شوم در برابر ارباب‌ها و شاه‌ها و شاهزاده‌ها! سجده‌ام فقط در برابر خداست؛ کدخدا نداریم! نفرین بر استعمار! مرگ بر اشغال! لعنت خدا بر هر آنکس که ظالم است و لعنت‌تر (!) بر هر آنکس که ظلم را پذیرفته و عادت کرده. مکتبی که داعیه‌دار کرامت انسان است و بنده بودنش را بر نمی‌تابد. مکتبی که در جهانی که سرشار است از خشم فرو خورده ملت‌هایی که مجبورند یا نوکر شرق باشند یا بله‌قربان گوی غرب، عدالت را فریاد می‌زند. مکتبی که یک وجب خاک نمی‌دهد، حتی اگر کل دنیا در برابر حرف نوبش قد علم کنند. (هفته دفاع مقدس هم هست! سلام و درود خدا بر روح بلند آدم‌های این مکتب). مکتبی که آرمان دارد و «آرمان» تربیت می‌کند. تا پای جان هم هزینه می‌دهد پای این آرمان‌ها. مکتبی که انسان را مبارز می‌خواهد؛ مبارز نبردی که از ازل آغاز شده و تا ابد ادامه دارد... اینجا دانشجو موزن جامعه است. دردش درد مردم، درد کشور. رنجش رنج ساختن و از پا نشستن. عزمش به دوش کشیدن آرمانها.

این از من! که کم گفتم و بد گفتم و «من نویسنده» شرم دارد که ناتوانی قلمش در بیان. تو بگو. دانشجوی تو چه شکلیست؟ دانشگاه تو چه مختصاتی دارد؟ دانشجوی تو چه شعاری را فریاد می‌زند؟

دانشجویی که شعر و شعار و مطالبه‌اش را از آنطرف آبی‌هایی گرفت که خودشان -یک سال نشده- به جان هم افتاده‌اند. بازی‌خورده‌ی نمایش خنده‌دار تجزیه‌طلب‌ها و سلطنت‌طلب‌ها و منافقین. دانشجویی که عوام شد و عوامانه گفت و عوامانه خواست و صحن دانشگاه مبدا تحول (!) را بدل کرد به بن‌بست محله‌های بدنام. حرف آزادی بیان زد و تهدید کرد و ترساند و توهین کرد به هرکسی که پرسید «چرا؟». بیرون انداخت، خفه کرد هر صدایی را که بلند می‌شد، همان دمی که دم از سرکوب می‌زد. هو می‌کرد استادی را که نماینده می‌طلبید برای حرف زدن. شعارهای ساختارشکن را شنید و فقط تکرار کرد. انگشت‌ها را بالا دید و انگشت بالا برد. جولان ترور و خشونت را دید و برایش قلب فرستاد. پرچم کشورش را بالا دید و غمش گرفت. کشورش باخت و بوق زد. سنگ انداخت و سر شکست. نشنید، نخواست بشنود. تولید حرف؟ دانشگاه؟ فضای نخبگانی؟ تعمیق؟ تضارب آرا؟ آزادی بیان؟ استقلال؟

گذشت، هرچند نفهمیدیم چه شد آخرش! که بودید، که هستید، چه می‌خواهید. حرفتان کدام است و رهبران کدام و دشمنان کدام. دانشجو یبید؟ نیستید؟ دانشجوی کدام دانشگاه؟ تربیت شده‌ی کدام خانواده؟ مومن کدام دین؟ پیرو کدام مکتب؟ مبارز کدام میدان؟ سرباز کدام فرمانده؟ سیاهی کدام لشکر؟ بلندگوی کدام صدا؟ طلایه‌دار کدام حق؟ عزا‌دار کدام کشته؟ ایرانی کدام ایران؟ متعلق به کجای جغرافیا و تاریخ بشریت؟ کل متن همان بود که در عنوان گفتم. بیخشید، شما؟



امنیت فقط در کلاس‌های درس در خطر است

بوفه شلوغ‌تر از همیشه است، همچنان برای پیدا کردن جای خالی در سایت باید قبل از ساعت نه جا بگیری، در ساختمان جدید برق و کامپیوتر تقریباً همه چیز طبق روال طبیعی پیش می‌رود؛ کلاس‌های ارشد اکثراً برگزار می‌شوند، آزمایشگاه‌ها فعالند و اساتید طبق چارت زمانی جلو می‌روند. هر از گاهی هم اگر دانشجویی هوای همراهی با اعتصاب و تحریم به سرش بزند، خواسته‌اش زیر اعتراض بقیه به عقب افتادن درس گم می‌شود.

به نظر می‌رسد تنها کلاس‌های درس کارشناسی هستند که خطر امنیتی برای حضور دانشجو دارند و باید تحریم شوند! استاد برای سومین بار کلاس را کنسل می‌کند. درس را با ان‌شالله و ماشالله حواله می‌کند به دو روز بعد که قضایا می‌خواهد و بچه‌ها سر کلاس حاضر می‌شوند. تظاهر می‌کند نگران عقب افتادن بچه‌هایی است که از ترس به خطر افتادن جانشان در کلاس‌ها، به بوفه و سلف و سایت دانشگاه پناه آورده‌اند! در پاسخ به دانشجویی که سه هفته است با وعده شروع درس، هفت از خانه بیرون می‌زند تا به کلاس نه صبحش برسد، جوابی ندارد. آمیزه‌ای از ترس و نگرانی از نگاه استاد به بیرون درز می‌کند. واقعا از که می‌ترسد؟ از دانشکده؟ اگر حنای دانشکده پیشش رنگی داشت که درس می‌داد و سه هفته امروز و فردا نمی‌کرد! سرفه‌ای می‌کند و ادامه می‌دهد: اصلاً شما برای چه می‌آیید بچه‌ها؟ حالا این چند روز که التهاب بالاست و جان دانشجویها در خطر است شما هم نیاید. صدای خنده گروهی که از کنار پنجره رد می‌شوند حرف استاد را قطع می‌کند. گفتم که امنیت فقط در کلاس‌های درس در خطر است!

ماجرای

"جدی می‌گویم بچه‌ها، امنیت شما در خطر است! اینها الان در اوج شور و هیجان‌اند. بیرون رفتن اصلاً به صلاح نیست، فعلاً چند ساعتی همینجا بمانید." خانمی از کادر اجرایی که همراه ما در ساختمان کلاس‌ها گیر افتاده، این را می‌گوید. البته "گیر افتادن" نه به این معنا که فکر کنید سیل و زلزله آمده پشت آوار مانده مانده‌ایم یا آقای نوروزی -کلیددار ساختمان کلاس‌های برق و کامپیوتر- اشتباها در را روی ما قفل کردند و رفتند، نه. دانشجویان معترض به شرکت در کلاس‌ها، جلوی در خروجی نشسته‌اند و اجازه ورود و خروج نمی‌دهند. چند ساعت اول که رسماً گروهان گیری است. خوشبختانه بعد از مدتی یکی توانست متوجه شود حبس کردن دانشجویان به طرز انکار ناپذیری با ادعای آزادی بیان در تناقض است و لیدرشان قانع شد که اگر قرار باشد دانشجوی را به زور گروهان گیری از کلاس درس دور کنی دیکتاتوری حاکم بر رفتار خلیلی زود خودش را نشان می‌دهد. این شد که یک راه باریک باز کردند برای هر شیردلی که جرات کند در این محیط کاملاً آزاد و خالی از فشار روانی از ساختمان خارج شده و زیر تیربار فحش و بی‌احترامی از میان جمعیت عبور کند.

تونل وحشت

هزینه رنگ ها چقدر می شود؟

ساختمان کلاس ها جای خطرناکی شده. دیگر کجای دانشکده برق و کامپیوتر را دیده اید که همه درهایش خونین و مالین شده باشند؟ رد خون دست قرمزی که با دقت یک اثر هنری روی در کلاس قرار گرفته حالا از گوشه و کنار شره می کند و بوی رنگ هنوز تازه است. دستم را می گذارم جای دست قرمز. رنگی می شود. یک لحظه انگار با ذهن هنرمند این اثر تله پاتی برقرار کرده باشم، یاد تزیینات بیست و دوی بهمن کلاس های دبستانمان می افتم. این دست ها نشان وابستگی ما به آرمان عده ای بود که پای اعتقادشان چشم و گوش و دست و پا و عمر و جوانی دادند. آنهایی که برای هدفشان از جان و مال و عزیزانشان هزینه کردند و اینطور صدای انقلابشان را به گوش دنیا رساندند. ربطی به اصل خواسته هم ندارد. فارغ از جنس و جهت هدف، اصل هزینه کردن پای آرمان از سمت موافق و مخالف، تحسین برانگیز است. دستم را از روی در بر می دارم. با تمام قوا دوست دارم باور کنم پشت این رد انگشت ها، هویت بیدار، معترض و کله شق دانشجویی نهفته است که تا رسیدن به اصلاحات سیاسی مدنظرش آرام نمی گیرد. حالا حتما لازم نیست ناآرامی اش به شدت بی قراری فرزندان روح الله برای هزینه شدن در راه اسلام باشد، حتی نه خدای ناکرده در حد دعوا کردن و زخم برداشتن و خون از بینی کسی ریخته شدن، شاید مثلا در حد از دست دادن دو نمره کوییز کلاسی!

بارها فکر کردم یک اکت نه حقیقی که نمادین آتش زدن دسته جمعی کارت دانشجویی ها می توانست مثل بمب رسانه های اپوزیسیون را بترکاند. مگر شوخی است در اردر صد نفر دانشجوی دانشگاه تهران به طور رسمی از درس خواندن کنار بکشند و نظام آموزشی فلج نشود؟ همین یک ضربه کاری کافی بود تا آشوبی که به پا شده نخبگانی جلوه کند و چند ماه بیشتر وقت همه را بگیرد. چرا نمی کند؟ چرا از نت و غذای سلف و ریکام دانشگاه دل نمی کند؟

همانطور که با رنگ قرمز روی انگشتانم کلنجار می روم، آرزو می کنم کاش صاحب این دست هرکس که هست اعتصابش را برای نمره امتیازی واحدی که هر ترم ارائه می شود بهم نزنند. کاش تمرین کلاس هایی که به نشانه اعتراض تحریم کرده و شرکت نمی کنند را دو روز قبل از ددلاین تحویل ندهد. کاش به ایدئولوژی وحدت بخشی برای حذف ترم برسد. کاش وقتی در حد چند درصد پنالتهی تاخیر پروژه یا یک سال تاخیر اپلای برای آرمانش هزینه نمی کند، از دیگران انتظار باور کردن حقانیت شعارهایش را نداشته باشد.

ساعت بعد که از همان حوالی رد می شوم، بلند شدن سروصداهای یک کلاس معمولی از پشت همان در آغشته به خون (!) نظرم را جلب می کند. جلو می روم و سرکی می کشم. برخلاف روزهای قبل همه سر کلاسند. استاد برگه های کوییز را پخش می کند و "ای کاش" ها روی سرم ویران می شود.



فنی

خلاصه در حال ارزیابی فواید و معایب عبور هستیم که خانم مذکور، سابقه ۲۷ ساله کار در دانشگاهش را برایمان مرور می کند و بنا بر تجمعاتی که پشت سر گذاشته اینطور نتیجه می گیرد: احتمال توهین، آزار و کشیده شدن چادر هنگام رد شدن از این تونل وحشت، عدد بالایی است. جانتان را بردارید و به جای عبور از خط آزادی عمل اینها از پنجره اضطراری پشت ساختمان خودتان را نجات دهید.

شنبه سیاه

ویرانی؟ نه حتما اشتباهی پیش آمده.

اینجا شعار معترضین آبادانی است. اصلا آبادانی را رکنی معادل آزادی می‌دانند. آتش زدن ماشین‌ها و بستن خیابان‌ها و آسیب به نظام بانکی و اموال عمومی را ابدا کسی به عهده نمی‌گیرد. حاضرند بگویند مقصر خسارات وارده به ماشینی که معترضین آن را فتح کرده و روی سقفش ژست پیروزی گرفته‌اند پلیس است ولی جنبش را متهم به ویرانی نکنند. حالا چطور می‌شود دانشجو به عنوان لیدر فرهنگی و علمی این حرکت، به سلف حمله می‌کند، سنگ و بطری پرتاب می‌کند، فحش رکیک می‌دهد و با کسانی که نظری مخالف او دارند گلاویز می‌شود، خدا عالم است. چی؟ این کمینه حق او در دفاع از خودش است؟ آها، شما هم حتما خبر حمله گارد و به خاک و خون کشیده شدن دانشکده فنی را شنیده‌اید؛ کیست که تشنیده باشد. اصلا فنی بود و همین شنبه سیاهش. چه بسا از پرتاب بطری و فحاشی‌ها هم برایتان حماسه مقاومت ساخته باشند که اینها کمینه عکس‌العمل طبیعی دانشجوی دست خالی در برابر نیروهای تا بن دندان مسلح گارد بوده است. رسانه با آدم چه‌ها که نمی‌کند! اینجا قرار است چیزهایی را از زبان شاهدان عینی بشنوید که اینترنشنال هیچ وقت برایتان تعریف نمی‌کند. اجازه دهید از ابتدا تکلیفمان را با ورود گارد و لباس شخصی و به طور کلی نیروی امنیتی با هر لیبلی به دانشگاه روشن کنیم. کسی موافق ورود نیروی امنیتی به دانشگاه نیست. نه چون دانشجو نمی‌تواند کیس امنیتی باشد یا از این دست مزخرفاتی که می‌گویند جای دانشجو در زندان نیست چون صرفا یک کارت دانشجویی دارد و به نظر آدم خوب و سر به راهی می‌آید؛ به این دلیل که طبق قانون، مسئول کنترل امنیت داخل دانشگاه حراست بوده و محکومیت ورود نیرو به داخل دانشگاه در بیانیه بسیج هم برگرفته از اعتقاد به همین قانون است. پس اینجا کسی در موضع دفاع از برخورد بدی که بعد از تجمع با بعضی دانشجویان صورت گرفت نیست. ولی شاید جالب باشد بدانید فحش جنسی و پرتاب سنگ هیچ ربطی به ورود گارد نداشت. از چند روز قبل در گروه‌ها فرمان پایان تحصن مسالمت‌آمیز از سمت رابط‌ها داده شده و فضای گروه‌های دانشجویی رو به رادیکالیسم می‌گذارد. دیگر همان بحث‌های حداقلی هم از جریان افتاده و فحش و توهین و تهدید و حذف مخالفین از گروه‌های دانشجویی جایگزینش شده است. روز شنبه هفت آبان جمعیت معترض مستقیم سمت سردر می‌رود و با توهین و ناسزا اعتراض را شروع می‌کند. بر خلاف ادعایشان که می‌گفتند تا گاردی‌ها نباشند شعارها مسالمت‌آمیز خواهد بود از همان ابتدا برای عده‌ای آرزوی مرگ می‌کنند، عامل حادثه‌ی شاهچراغ را نظام و رهبری و سپاه می‌دانند و رفتارها تندتر و توهین‌آمیزتر می‌شود.

ساعت یک بعد از ظهر که بخشی از جمعیت معترض برای انجام مرحله دوم حماسه اش به سمت سلف راه کج می‌کند و با کم شدن التهاب فضا امکان گفتگو فراهم می‌شود، یکی از دانشجویان دختر، کارت دانشجویی در دست، جلوی میدان می‌رود تا حرف حساب بسیج را به گوش دانشگاه برساند. از این می‌گوید که چطور هر بار ایرادی به نیروهای مسلح وارد بوده سکوت نکرده‌اند و هزینه داده‌اند. از سربازی تا ترور شهید فخری‌زاده. چطور زمانی که حق و باطل این‌قدر واضح خودش را به شکل ترور نشان داده است صدایشان برای انتقاد نلرزیده، چه رسد به حالا که از هر طرف کشته شود درد این سرزمین است. چطور حتی زمانی که دانشگاه مجازی بوده مردم را فراموش نکرده‌اند و در اردوی جهادی و هیکو و هفت تپه و امیدیه به دنبال حل مشکلات مردم دویده‌اند. بعد ادامه می‌دهد: "به ما می‌گویند حیا کنیم؟ شما که فقط چون گفتیم حالا که به آزادی معتقدید دیکتاتور نباشید، به تمام خانواده‌ی ما فحش‌های رکیک نسبت دادید و ریمو کردید و تهدید کردید شما باید حیا کنید". در آخر هم می‌گوید "باید صفتان را از تروریست و تجزیه‌طلب جدا کنید. شما دیدید در برلین چه پرچم‌هایی در حمایت از این جریان بلند شد. باید از این‌ها اعلام برائت کنید و جامعه را پیش از این به سمت ناامنی نبرید."

بعد از او یکی از پسرهای بیانیه اخیر بسیج فنی را قرائت می‌کند. البته چندان فایده‌ای ندارد، کسی که باید بشنود مشغول فتح سلف است.

فحش، فحش تا پیروزی!

از طرف کسی که در آن روز سخت و سنگین بعد از حادثه شاهچراغ، چندین ساعت حایل بین گارد خارج از دانشگاه و دانشجوی معترض داخل دانشگاه شده بوده می‌گویم، اگر بنا بر شلیک گلوله پلاستیکی هم بود ما باید تیر می‌خوردیم و چه بسیارمان که آرزو می‌کردیم به جای شنیدن این فحش‌ها گلوله پلاستیکی خورده بودیم! شاید برخوردهای ما در گروه‌های دانشجویی را دیده باشید. ما آزاده‌تر از این حرف‌هاییم که زیر باران فحش‌های رکیک و جنسی دست به مقابله به مثل بزنیم؛ یعنی اگر بخواهیم هم بلند نیستیم. اینطور تربیت نشده‌ایم. به مادر و خانواده طرف مقابل توهین کنیم که چه بشود؟ که ثابت کنیم خیلی قاطی و عصبانی هستیم و همه باید به حرف ما گوش بدهند؟ که داد بزنیم با این وضعیت فقر فرهنگی که دچارش هستیم اگر به خواسته‌مان رسیدگی نشود مثل هیپی‌های دهه شصت آمریکا لکه‌نگی بر فرهنگ و ادب اصیل کشور خواهیم شد؟ ادب و حیا را گروگان بگیریم تا به خواسته ضد زن و ضد دین و ضد آزادی‌مان برسیم؟ که به قول بعضی‌ها تابوشکنی کنیم؟ این تابوشکنی خودش روضه مفصلی دارد. در همین حد بگویم که این دانشجوی به حدی از بی‌ایدگی در توضیح هدف و ناتوانی در اقتناع افکار بدنه عمومی‌اش رسیده که تنها راه ادامه حیات جنبشش را در شدت بخشیدن به دوقطبی و نفرت در جامعه می‌داند. امیدوار است بتواند با بدترین فحاشی‌ها به اعتقادات یا عزیزان طرف مقابل، از او بازخورد افراطی بگیرد و با آن قاب تا مدت‌ها مظلوم‌نمایی کرده و حماسه سازی کند تا شاید شعله رو به خاموشی و فراموشی جنبش را کمی بیشتر روشن نگه دارد. بعد هم در نازل‌ترین سطح از ناتورالیسم فحاشی را با عنوان "تابوشکنی" قاب بگیرد و ادعا کند کاملاً هم منطقی و حساب شده با علائم تصویری و صوتی به خانواده و اعتقادات طرف مقابل فحاشی کرده. البته که طبیعی است؛ وقتی ایدئولوژی محکمی نباشد، خط قرمزی هم وجود ندارد و وقتی خط قرمزی برای رفتارها وجود ندارد، هر عمل غیر عقلانی یا غیر انسانی را می‌شود تحت عنوانی علمی و انقلابی توجیه کرد. وقتی رو انداختن به دشمنان قسم خورده ایران برای اعمال تحریم‌های جدید بر کشور تحت عنوان "شیمی درمانی" رشنالیزه می‌شود، دیگر توجیه فحش‌های جنسی در محیط دانشگاه به اسم "تابوشکنی" که کاری ندارد!

البته این بددهنی و بدرفتاری یک فایده بزرگ داشت و آن نشان دادن روی حقیقی و باطن پوچ این بلوا به دیگران و متفرق شدن جمعیت از دور این جماعت بود.



خودت باشی دختر!

فاطمه شاه‌حسینی، ورودی ۹۹ مهندسی کامپیوتر

شی ارزشمند درون خانه باشم یا شی ارزشمند بیرون خانه! متأسفانه از همان اول، جامعه آنقدر زن را به شیرینی آزادی وعده داد که او بی‌مغلی، هویت، اهداف و سرنوشت مستقلش را در ازای انتخاب یکی از گزینه‌های زیر فروخت: یا از زنانگی تهی می‌شوی و مثل یک مرد کار می‌کنی و اگر خیلی خوشبخت باشی مثل مرد حقوق می‌گیری، یا اگر نمی‌توانی زن بودن را کنترل کنی، زنانگی‌ات را به استخدام کار مردان درمی‌آوری تا لاقط یک فایده‌ای برای اجتماع داشته باشی!

از این خبرها هم نیست. زنان زیادی در دنیا عضو انجمن‌های فمینیستی و دفاع از حقوق زنان هستند که اجازه چنین سواستفاده‌هایی از زن را نمی‌دهند. هر هفته میتینگ و سخنرانی و چالش‌های جدید مجازی در راستای دفاع از حقوق زنان راه می‌افتد که بیا و ببین.



البته که اصل تصورات ضد زن جا افتاده در جوامع امروزی، دقیقاً دسته گل همین فمینیست‌هاست. موج سوم‌هایی که در جوانی و اوج دوره انقلاب جنسی و اعتراضات دانشجویی دهه ۱۹۷۰ برای رسیدن به آزادی پوشش و روابط آزاد، با عرف جامعه و قانون کشورهاشان درافتادند. حالا همین‌ها پس از ۵۰ سال اینطور به خیانتی که در حق زن و به خصوص نسل بعدشان کردند اعتراف می‌کنند: «دخترم را می‌بینم که با بندها و سگک‌ها در حال کلنجار رفتن است. او دنبال رضایت من نیست، او از من کمک می‌خواهد تا خودش را در این لباس‌ها جا کند. او را در دنیایی جا کنم که به معنای واقعی کلمه پیچیده‌تر و ترسناک‌تر شده است. چون هم نسلان من او و امثال او را از قوانین و قواعدی آزاد کردند که بسیار روشن بودند و او را در امنیت قرار می‌دادند»

البته آنها هم میراث نسل فمینیست‌های قبلی را کامل کردند، همان‌ها که می‌گفتند، چرا فقط مردها باید کار

+ همه چیز از اراده شروع می‌شود. همانی که نیازش داری برای گذراندن هجده-نوزده واحد سنگین دیگر در ترم جدید. همان اراده‌ای که جمعش می‌کنی برای رسیدن به کلاس‌های هفت و نیم صبح، برای آماده شدن مصاحبه ورودی شرکت مورد علاقه‌ات، برای نوشتن مقاله و پروپوزال و پایان‌نامه‌ات، برای یادگرفتن یک مهارت جدید یا حتی تمام کردن کتاب قطوری که تازه دست گرفته‌ای!

اراده نیرومند، جوهره وجود انسان است. به قول گوته «اگر داشته باشی اش شرایط دیگر چندان اهمیت ندارد»، و اگر نداشته باشی، یا به هر دلیلی از آن تهی شوی، خب تمام می‌شوی دیگر. به نظر شما انسانیتی باقی می‌ماند از یک تن بی اراده؟ اگر اراده نباشد، ریشه آزادی خواهی هم در روح انسان می‌خشکد. اصلاً میل به آزادی از کجا به سر انسان می‌زند؟ اگر اراده نباشد، انتخابی نیست. اگر انتخاب نباشد، آزادی معنایی ندارد.

- باشد؛ فهمیدیم اراده خیلی مهم است. این روزها که تنور آزادی گرم است، یکجوری هم به آزادی ربطش دادی. حالا برو سر اصل مطلب. حرف حسابت چیست؟

+ خب پس بگذار رو بازی کنیم. قرار بود بعد از یک سری مقدمه بافی درباره آزادی برسیم به استقلال. چون به هر حال استقلال هم روی دیگر سکه اراده است، حتی شاید روی درخشان‌ترش!

- درخشان‌تر از آزادی؟

+ آزادی ناظر به انتخاب است و استقلال ناظر به طراحی. آزادی را می‌شود فریب داد، می‌شود دور زد، می‌شود طراح را خرید و انتخاب‌ها را طوری دستکاری کرد که همه یک سناریوی واحد را دنبال کنند. گزینه‌ها را که مغرضانه چیده باشند، دیگر مگر در نتیجه فرقی می‌کند «الف» انتخاب شود یا «ب» یا «هر دو گزینه صحیح است»؟ اگر آزادی را حفاظت از انتخاب‌های بیرونی بدانیم، استقلال حفاظت از اصالت و هویت منحصر به فرد انسان است؛ یعنی من مصرف کننده گزینه‌های پیش ساخته تو نیستم. من گزینه خودم را اضافه می‌کنم.

- فعلاً که در آزادی انتخاب لباس هم اسیر شده‌ایم. استقلال پیشکش جمهوری اسلامی!

+ شاید هم هویت مستقلی نشان نداده‌ایم که در چرخه گزینه‌های ذهن مریض طراح اسیر شده‌ایم. اگر به عنوان یک زن تو را مخیر کنند بین پکیج «دین، خانه نشینی، حجاب، عقب ماندگی و مردسالاری» و پکیج «سکولاریسم، روابط آزاد، برهنگی، تجدد و زن سالاری» یکی را انتخاب کنی چه می‌کنی؟ با خودت کلنجار می‌روی و آخر سر یکی را انتخاب می‌کنی؟ یا زیر میز میزنی، گزینه‌هایشان را پرت می‌کنی جلوی‌شان که چطور به خود جرات داده‌اند هویت مستقل تو را نادیده بگیرند و بخواهند زندگی‌ات را در قالب‌های از پیش ساخته‌شان جا کنند؟ چرا تو باید خودت را کنار بگذاری و یکی از گزینه‌های آنها باشی؟ لابد باید بعد از انتخاب هم کلی افتخار کنی که من نماد آزادی زن هستم!! چون آزاد بودم بین دو گزینه مرد محور در نظام ذهنی مرد ساخته‌ای که تصورش از زن چیزی بیش از یک شی زیبای منفعل نیست، خودم انتخاب کنم



جلوه از شوخی‌های توهین آمیز زن زندگی آزادی با جنس زن!

- اینها نافرمانی مدنی است، همین. تو نفست از جای گرم بلند می‌شود، وقتی نمی‌گذارند با آرامش اعتراض کنی و مخالفتت را اعلام کنی، مجبور می‌شوی به نافرمانی و تخلف از قوانین رو بیاوری.

+ اصلا قبول؛ با هر روند منطقی یا غیرمنطقی به این نتیجه رسیدی که حرفت را فقط با تخلف از قوانین اجتماعی می‌توانی بزنی، چرا حمله به قوانین ناظر بر منافع زنان؟ یک نفر را بیاور از لحاظ عقلی و روانشناسی استدلال کند برداشتن حریم‌ها و دسترس پذیر شدن زن به نفع زن است نه مرد. مخالفت با پوشش قبل از دهن کجی به قانون جامعه و حکومت، کنشی بر محور منافع مردانه است و از همان جنس فریب‌های فمینیستی. قرار نیست زنان بعد از گذشت صد سال باز هم با وعده تشابه حقوق و وظایف در چاه انکار هویت جنسی بیفتند که؟!

- حرف حسابت چیست؟ بعد از سال‌ها سلطه افکار مردسالارانه، زنان به دنبال احقاق حقوق از دست رفته‌شان به پا خواسته‌اند؛ اعتراض دارند. آزادی می‌خواهند. در پوشش، در رفتار، در فعالیت اجتماعی، در کار. مشکل شماها چیست؟

+ از اساسی‌ترین مشکلاتمان حجم زیاد رفتارهای مردانه، تصمیم‌های مردانه، حضور مردانه و حتی خشونت‌های مردانه به اسم جنبش حقوق زنان است که نشان می‌دهد سلسله جنبان «زن زندگی آزادی» نه زن است و نه آزادی‌اش!

حرف من این است: می‌خواهی اعتراض کنی، به شیوه خودت اعتراض کن. در قالب‌های دیگران جا نگیر. دستاویز اهداف مردان نشو. یک زن معترض با هویت مستقل باش، که اگر شعار می‌دهد، اعتراض می‌کند، اعتصاب می‌کند و هزینه می‌دهد، پشتش به نظام فکری محکمی گرم است که ریشه در ساعت‌ها مطالعه تطبیقی و تاریخی دارد، نه استوری سلبریتی‌ها و هجمه‌های موقت رسانه‌ای.

وقتی با آگاهی از توانایی‌ها و حقوق جنسیتی و در نظر گرفتن نیازهای جامعه، گزینه متناسب ناظر به منافع خودت را ارائه دادی، تازه آزادی انتخاب شایسته پیدا می‌کند. حالا می‌توانی علم دفاع از حقوق زنان دست بگیری. اینجا اگر دورت را از جمعیت مردان «زن، زندگی، آزادی» گوی قبلی خالی دیدی، احتمالا علامت خوبی است، تعجب نکن!

کنند؟ چرا فقط آنها می‌توانند پول در بیاورند؟ چرا ما را به کارخانه‌ها راه نمی‌دهند؟! یعنی این زن بعد از دهه‌ها چرخش چرخ صنعت حول محورهای مردانه، اعتراضی به اینکه چرا همه این ساختارها مطابق فیزیک و روانشناسی مردانه طراحی شده‌اند نداشت؟ برنامه‌ای برای زنانه‌سازی بستر ورودش در نظر نگرفته بود؟ یعنی فقط مشکل این بود که او زن بود و حالا انگار که سال‌ها با زن نامیدنش به او اهانت کرده باشند می‌خواست اثبات کند اصلا هم زن نیست، اصلا هم احساسات زنانه ندارد، اصلا نیازی به گذراندن وقت با بچه‌اش ندارد، اصلا هم قوای جسمی‌اش بعد از ده ساعت کار بی‌وقفه تحلیل نمی‌رود و از کار کردن در محیط‌های سخت یا شنیدن فحش‌های رکیک اذیت نمی‌شود! و چه بهتر از این برای جامعه مردان؟ زن غربی به آزادی انتخاب رسید. حتی برایش جشن گرفت. چون حالا می‌توانست از بین نقش‌های مردانه‌ای که به او ارائه می‌شد یکی را آزادانه انتخاب کند!

آن اوایل کسی نفهمید تاوان آزادی به سبک غرب تهی شدن زن از زنانگی است. زن به مرور احساس کرد سرکوب ظرافت‌ها، عواطف و خودداری‌های زنانه، تنها راه پذیرفته شدنش در جامعه مردان است. فهمید اگر حقوق مشابه می‌خواهد، موقع کار باید با استانداردهای یک مرد رفتار کند و دردناکتر از آن، پذیرفت اینها استاندارد های مشترک انسانی (و نه مردانه) برای محیط کار است. دلیلی ندارد از شوخی‌های مردانه برنجد، کم کم باید گوشش را به ادبیات بعضا سخیف عادت دهد، به هر حال کسی اینجا ملزم به رعایت آداب و معاشرت مناسب با خانم‌ها نیست. ولی خب به عنوان زنگ تفریح مردان، از اینکه زن، هر چند وقت یکبار زنانگی‌اش را با تجدید آرایشی یادآور شود هم استقبال می‌شود!

- خب حالا اینها به من چه؟ اینها مال دهه‌ها قبل است و قرار نیست ما اشتباهات آنها را تکرار کنیم. حرف من واضح است. من آزادی را برای زن و در راه بهبود زندگی زن می‌خواهم استفاده کنم و اولین قدم کنار گذاشتن پوشش اجباری است؛ چیزی که نماد ظلم و توسری خوردن زن شده است.

+ فقط وقتی روسری آتش زدن را می‌شود در راستای رهایی از ظلم فهمید که تو با همین خشونت با مردی که «روسریت رو در بیاور» می‌خواند هم برخورد کنی. تو تصمیم بر ترک حجاب گرفتی تا از ظلم تفکر مردسالار رها شوی، به او چه ربطی دارد که می‌خواهد موهای تو باز باز باشد؟ چرا جامعه مردان در این حد و ابعاد استقبال می‌کنند؟ اصلا کدام طیف از جامعه مردان همپای اعتراضات است، چطور سلبریتی‌هایی که تا دیروز متهمان جدی جریان me too بودند حالا حامی حقوق زنان شده‌اند و به برداشتن حجاب تشویق می‌کنند؟

حجاب به کنار، اعتراض به محیط‌هایی که به خاطر راحتی زنان، به زنان اختصاص داده شده‌اند دیگر کجای سناریوی بهبود زندگی زن جا می‌گیرد؟ جمعیت دخترانی که سینی غذا به دست پشت در سلف پسران برای رسیدن به آزادی (!) صف کشیده‌اند کدام قطعه از پازل کرامت انسانی زن را کامل می‌کنند؟ شادی زنان از فتح واگن‌های مخصوص بانوان توسط مردان چطور؟ اینها بیشتر شبیه یک شوخی باورنکردنی است؛ یک شوخی بی‌مزه. یک



امنیت؛ موقعیت چهارده صفر یک

مرضیه پورنصیری، ورودی ۱۴۰۰ مهندسی مواد و متالورژی

که بخشی از مردم جامعه متفق‌العمل (نه لزوماً با هدف یکسان) جامعه را ناآرام کنند. به طبع جامعه دچار تنش شده و درگیر است و آنچه که منطقی در ادامه رخ می‌دهد این است که بخش خوبی از توان و تمرکز جامعه (به معنای کلانش شامل مردم و حاکمان) بسته به وخامت شرایط، خرج حل این اوضاع و کاهش التهاب‌ها شده و جامعه برای مدتی انسجام و یکپارچگی‌اش را از دست بدهد.

عاقبت چه می‌شود؟ در ساده‌ترین تحلیل، جامعه کاملاً آماده است تا از بیرون و یا حتی درون مورد تهدید واقع شود و این یعنی بر اساس همان کلیشه‌های ذهنی، امنیت به خطر افتاده است! در واقع ناامنی نتیجه طبیعی التهابات و اغتشاشات درون جامعه است. وقتی ناامنی به وجود آمد دیگر همه چیز جور دیگر معنا پیدا می‌کند و تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

یک مثال از چنین وضعیتی، اعتراضات سال ۲۰۱۱ میلادی در سوریه است که با شعارهایی مبنی بر دموکراسی، آزادی و عدالت آغاز شد. اما جلوتر به دلیل اوج‌گیری حامدانه و رهبری‌های سوء، این اعتراضات به یک جنگ داخلی تمام عیار تبدیل شد که باعث تضعیف امنیت سیاسی و اجتماعی کشور و مهم‌تر از همه حضور همه جانبه‌ی گروه‌های تروریستی و تکفیری داعش در آن منطقه شد که برای مدت زیادی تبعاتش دامن‌گیر جامعه‌ی سوریه بود. تحت چنین شرایطی حاکمان جامعه با دو صحنه به موازات هم درگیر خواهند شد: یک صحنه درون جامعه است که از ابتدا دچار ناآرامی شده بود و دیگری، صحنه امنیتی جامعه است که از بیرون یا مستقیماً تهدید شده و یا به واسطه عناصر داخلی مورد هجوم قرار گرفته است.

احتمالاً در مواجهه با مقوله امنیت و نسبت‌هایی که می‌تواند با بقیه ابعاد زندگی داشته باشد دچار یک «فقر ذهنیتی» شده باشیم. فقر ذهنیتی که به صورت ناخودآگاه امنیت را در مفهوم تهدید جان و مال و این جنس موضوعات خلاصه می‌کند و به تراژدی «ابعاد زدایی ذهنی» در ما منجر شده است. تراژدی که اگر با آن مقابله کنیم، می‌توانیم امنیت را در حوزه‌های دیگر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قضایی نیز بررسی کرده و از این طریق تمرکزمان را از مفهوم تهدید جان و مال برداریم. مثلاً ترکیب «امنیت سیاسی» یک معنای کلانش می‌شود این‌که «تفکرات و معارف سیاسی در جامعه از دوگانه گویی، دوگانه‌اندیشی و در یک کلام نفاق به دور باشد». به عبارت ساده‌تر، کسانی که متصدی بیان مسائل سیاسی به مردم هستند امانت به خرج داده و دروغ نگویند.

نکته‌ی حائز اهمیت این است که امنیت، فارغ از ذو ابعاد بودنش، به خودی خود هدف نیست و صرفاً یک ابزار است؛ ابزاری که شاید اصلی‌ترین کارکردش هموار کردن شرایط برای حفظ ارزش‌ها و به فعلیت درآمدن آنها باشد. از این بحث‌ها که بگذریم شاید بد نباشد ما هم یک بار امنیت را با همان ذهن «ابعاد زدا شده» (!) موشکافی کرده و یکبار برای همیشه با کلیشه‌هایش درگیر شویم. امنیت در مقیاس یک جامعه، به معنای جا افتاده و سطحی‌اش، شاید آنجایی شکل بگیرد که حاکمان آن جامعه قدرت بازدارندگی و حکمرانی را در سیطره خود داشته باشند و امکان تعرض به جان و مال مردم آن جامعه را از عوامل داخلی و خارجی سلب کنند. پس تا اینجا یک قدرت سیاسی بر گفتمان امنیت تکیه می‌کند و شرایط امکان آن را خود تقبل می‌کند. حال فرض کنیم همین جامعه به دلایل مختلفی از درون دچار التهاب شود؛ به این معنا

درست در اوج شلوغی‌های کف خیابان، تیتتر یک خیرها به سرعت گویای یک واقعه تلخ و مهوت کننده شد. واقعهای که هرچند عواملش مثل روز مشخص بود اما یک عده برای پذیرش آن مقاومت به خرج می‌دادند:

مکان: شیراز، حرم مطهر شاهچراغ
ساعت: ۱۷:۴۵

شرح موقع: یک فرد مسلح وارد صحن حرم شاهچراغ شد و به سمت زائران تیراندازی کرد. داعش طی بیانیه‌ای مسئولیت این حمله تروریستی را به عهده گرفته است.

آنچه سال گذشته، یعنی آبان ۱۴۰۱، در ایران شاهدش بودیم چندان روند متفاوتی از آنچه که شرح دادیم نداشت. دقیقاً از همان نقطه‌ای که اعتراضات از پوشش ساختگی خود خارج شد و چهره واقعی ترش را نشان داد، ناامنی‌های مختلفی هم در جامعه امکان ظهور و بروز پیدا کردند که البته دور از ذهن هم نبودند. از جرئت پیدا کردن ارادل و اوباش برای جولان در کف خیابان گرفته تا حمله به برخی مراکز حکومتی و کشته‌سازی‌هایی که امنیت روانی مردم را مورد هدف قرار داده بودند. اینها تنها گوشه‌ای از مصداق‌های ناامنی در بلوای سال گذشته است. مصداق بزرگتر و اصلی اما آنجایی رقم خورد که ۴ آبان،

نحو ۶۰ قتیلا وجریحا من الرافضة المشركين بهجوم لجنود الخلافة على مرقد شرکي جنوب ایران



العدد ۳۶۳

صحيفة أسبوعية تصدر عن
ديوان الإعلام المركزي

۶ قتلى وجرحى
من الPKK
بينهم قيادي
وجاسوس بعمليات

من جديد تضرب الدولة الإسلامية
في إيران المجوسية، وهذه المرة داخل
مرقد شرکي في مدينة (شیراز)،
حيث اقتحمه مجاهد واحد من
جنود الخلافة وفتح نيران رشاشه
داخل المرقد، موقعا عشرات القتل
والجرحى من الرافضة المشركين
الذين تكدست جثثهم داخل المعبد
في مشهد من مشاهد النأر الذي لم
تکتمل فصوله بعد.
وفي التفاصيل، بتوفيق الله تعالی، في



شده‌شان، به عنوان ابزاری برای هدف قرار دادن دستگاه محاسباتی افراد درون جامعه استفاده کنند. به این امید که به نحوی بتوانند با فراگیر نشان دادن این انگاره، مقاومت روانی افراد را یکی یکی بشکنند و آنها را تبدیل به تبری کنند که از درون علیه نظام قد علم کرده و می‌تواند آتش به اختیار منافع آنها را دنبال کند.

انصافاً هم برایش هزینه‌ها کردند. از دویینگ رسانه‌ای که برای پرورش این عناصر درون‌زا راه انداختند تا خوراک تسلیحاتی که به واسطه‌های گوناگون وارد کشور می‌کردند. حتی آنجایی هم که به دلایل مختلف ورود تجهیزات و سلاح‌هایشان محدود می‌شد چگونگی تامین آن را تعلیم می‌دادند شاهد مثالش هم «جان بولتون» مشاور سابق امنیت ملی دولت آمریکا است که در مصاحبه با بی‌بی‌سی می‌گوید: «پوزیسیون ایران با سلاح‌هایی که از پایگاه‌های بسیج به دست می‌آورند و سلاح‌هایی که از کردستان عراق وارد ایران می‌شود، در حال مسلح شدن هستند».

در چنین صحنه‌ی روشنی که تنها عنصر بسیار واقعی‌اش «ناامنی» است اگر بخواهیم چالش ناآرامی درون جامعه را حل کنیم باید ابتدا امنیت را به کشور برگردانیم. پس

وقتی پای داعش و گروه‌های خشن از این دست به میان می‌آید، انگار مسئله ناامنی و اساساً حس ناامنی جور دیگری می‌تواند دستگاه تحلیلی افراد را حساس کند. حتی اگر قبل ترش هم با مصداق‌های داخلی ناامنی از جمله خرابکاری در سطح شهر و حمله به نیروی انتظامی دست و پنجه نرم کرده باشیم، گویا این وجهه ناامنی برایمان بیشتر معنا می‌دهد.

اینجا دقیقاً همان نقطه‌ای است که به واقعی‌ترین شکل ممکن امنیت کشور مورد هدف قرار گرفت. چرا که امنیت خو گرفته با ذهن جامعه ایران که تا پیش از آن جزو بدیهیات ذهنی مردم بود، با همه مطلوبیتش یک هزینه برای ما آورده بود، آن هم اینکه از بخشی از جامعه «واقعیت زدایی» شده بود و این انگاره را برای برخی به وجود آورده بود که خطر جدی تهدید امنیت از سوی داعش، مجاهدین خلق، تجزیه طلبان و دیگر گروه‌های خونریز مسلح، غیر واقعی و بیشتر شبیه یک بهانه (!) برای رفع اتهام به حاکمیت است. اما آنچه مسلماً وجود داشت این بود که دست‌اندرکاران پروژه نامیمون «زن، زندگی، آزادی» توانسته بودند در امنیت کشور اختلال ایجاد کرده از التهابات امنیتی و خشونت‌های بی‌حد و مرز و البته حساب

ایران در منطقه «همیشه و همواره برای استعمارگرانی که عادت کرده بودند پایشان را کیلومترها بیشتر از گلیمشان دراز کنند، حائز اهمیت بوده و هست. پس دور از ذهن نیست اگر برای رسیدن به خواسته‌ها و تأمین منافعی که بخواهند دست دائمی در این منطقه داشته باشند. این مهم زمانی رخ می‌دهد که مانعی بر سر راه قدرت‌های سلطه‌گر و استعمارگر نباشد. اما ایران متأسفانه دقیقاً همان مزاحمی است که اجازه این دخالت‌های گاه و بی‌گاه را از آنها گرفته است. روحیه استقلال طلبی و مبارزه با سلطه از یک سو و قدرت نظامی و دستاوردهای نظامی ایران از سوی دیگر نه تنها عاملی برای تقویت امنیت خود شده بلکه تعادلی در قدرت‌های منطقه نیز به وجود آورده است که بیش از پیش نظام سلطه را به این باور کشانده که ایران عاملی برای ثبات و امنیت هرچه بیشتر منطقه است. پس تنها راه پیش روی آنها برای پیشبرد اهدافشان، گذشتن از «سد امنیتی» ایران می‌باشد؛ درست همان کاری که سالیان دراز است به شکل‌های مختلف و با سناریوهای تکراری مثل تحریک عناصر داخلی فتنه‌ها در حال انجامش هستند.

در اینجا شاید درک این مسئله که «چرا اساساً در پی هر بلوا و آشوبی در ایران، شاهد یک التهاب امنیتی در کشور هستیم» و یا اینکه «چرا بین دو چالش پیش روی حاکمیت، یعنی حل بحران امنیت و حل مسئله اعتراضات درون کشور، باید اولویت یک را به چالش امنیتی داد» راحت‌تر شود. خنثی کردن حمله داخلی و حرکت در راستای جلوگیری از توطئه‌های جدایی طلبانه‌ی خارجی که با نظارت دقیق آمریکا و اسرائیل دنبال می‌شود، یکی از اصلی‌ترین راهبردهای نظام در عرصه بازگشت امنیت به کشور و منطقه است که در طی سال‌های بعد از انقلاب و در پی جریان آشوب‌های مختلف من جمله ۸۸، ۹۸ و حتی ۱۴۰۱ دیده شده است.

اگر نیم نگاهی به اخبار ایران و جهان داشته باشیم، خواهیم دید موضع ایران در ماه‌های اخیر ادامه دادن فعالیت‌های خود در سطح منطقه و بین‌الملل است. این امر بیشتر به این نکته تأکید می‌کند که آنچه برنامه‌ریزی شده و در حال رخ دادن بود، در وهله‌ی نخست نه تنها بر فعالیت‌هایش تأثیری نمی‌گذارد بلکه باعث تقویت اراده‌ی تهران هم خواهد شد. از توافق با عربستان، تا قرارداد با چین، تا همکاری با روسیه، تا نزدیکی سوریه به کشورهای عربی، تا فروکش کردن جنگ یمن، تا دست‌پاچگی و بحران در سرزمین‌های اشغالی تا تفرغ و بی‌اعتمادی روزافزون مردم و کشورهای منطقه نسبت به آمریکا و ده‌ها رویداد دیگر که در این مدت شاهدش بودیم، همه و همه پیامدهای اتفاقات سال گذشته و تلاش‌های دست‌انداخته قدرت‌های استکباری است که اکنون موج آن تحولات، به منطقه و جهان در حال بازگشت است.

درست در همین نقطه است که با یاری خدا از دل این جنگ جهانی تمام عیار علیه ایران، زمینه‌ای برای تغییر جغرافیای سیاسی جهان به نفع ایران، امت اسلامی و جبهه مقاومت شکل خواهد گرفت و در آینده‌ای نه چندان دور نقش ایران در معادلات جدید حاکم بر جهان بیش از پیش پررنگ خواهد شد.



به ناچار بین دو صحنه‌ی درگیری ترسیم شده، صحنه امنیتی جامعه در «اولویت یک» قرار می‌گیرد؛ چرا که حکومت تنها زمانی می‌تواند اعتراضات و خواست مردم را بشنود که یک مرحله عقب‌تر از آن، امنیت جامعه را در خطر نبیند و ثبات امنیتی خوبی در جامعه حاکم باشد. اما این اولویت‌بندی هیچگاه به معنای حذف یکی به دلیل اهمیت دیگری نبوده و نیست بلکه این مسئله باید همواره مورد توجه قرار گیرد تا پس از آنکه تهدید امنیتی و تمامیت ارضی کشور برطرف شد، چالش اعتراضی مردم هم مورد بررسی قرار گیرد. (در این یادداشت هدف و نگاهمان پرداختن به خواست اجتماعی اغتشاشات سال گذشته و اینکه آیا اساساً خواست مشخصی در دل آن وجود داشت یا خیر نبوده و نیست و این نگاه، صرفاً یک دید کلی پیرامون مواجهه‌ی مورد انتظار از حکومت در قبال ناآرامی‌ها و اعتراضات است.)

اما خدشه به امنیت ایران داستانی نیست که این اواخر تازه برایمان رو کرده باشند یا حتی ما به تازگی متوجه آن شده باشیم. «مختصات «ژئوپلیتیک» و «نقش محوری

زن زندگی استعمار

علیرضا آخوندی، ورودی ۹۸ مهندسی مکانیک

برای بررسی این موضوع کمی در تاریخ به عقب برمی‌گردیم. از اواخر دوره صفویه همزمان با گسترش استعمار کشورهای غربی در سراسر جهان، کشور ما نیز دستخوش دخالت دولت‌های خارجی شد. روسیه از شمال و انگلیس از جنوب مشغول بررسی و باز کردن جای پا برای حضور در ایران بودند. رفت و آمد مستشرقین شروع شده بود و مقامات خارجی در حال اخذ امتیازات اقتصادی از درباریان ایران بودند. با شورش هوتک‌ها و سقوط خاندان صفوی هرج و مرجی چند ساله در ایران ایجاد شد که دولت‌های خارجی بهترین استفاده را از آن کردند. روس‌ها جای پای خود را در قفقاز و شمال ایران فعلی باز کرده، انگلیس‌ها پس از تصرف هند خود را به مرزهای جنوبی ایران رساندند. این اتفاقات و به تبع آن جدایی بخش‌هایی وسیعی از قلمرو ایران تا میانه‌های حکومت قاجار نیمی از فاجعه‌ای بود که برای ایران و استقلال آن به وجود آمد. در طی این زمان قراردادهای امتیازات اقتصادی‌ای که به دول خارجی توسط مدعیان تاج و تخت داده می‌شد، راه آن‌ها را برای دخالت در امور ایران فراهم کرد. اوضاع در زمان قاجار به نحوی پیش آمد که در قراردادهای فقط خاک کشور را از دست نمی‌دادیم بلکه استقلالمان را هم می‌فروختیم. نفوذ روسیه و انگلیس به حدی در ایران گسترده شده بود که دیگر پادشاهان ایران قادر به اتخاذ یک تصمیم مستقل در قلمروی خودشان بدون کسب اجازه از سفرای خارجی نبودند. گویی ایران و حاکمیتش وجود خارجی نداشتند و هرچه بود تصمیمات مشترک روسیه و انگلیس بود که باید منافع هر دو دولت را تأمین می‌کرد. این کاریکاتور که در سال ۱۹۰۷ به چاپ رسیده است خود گویای وضع ایران در آن دوره است.

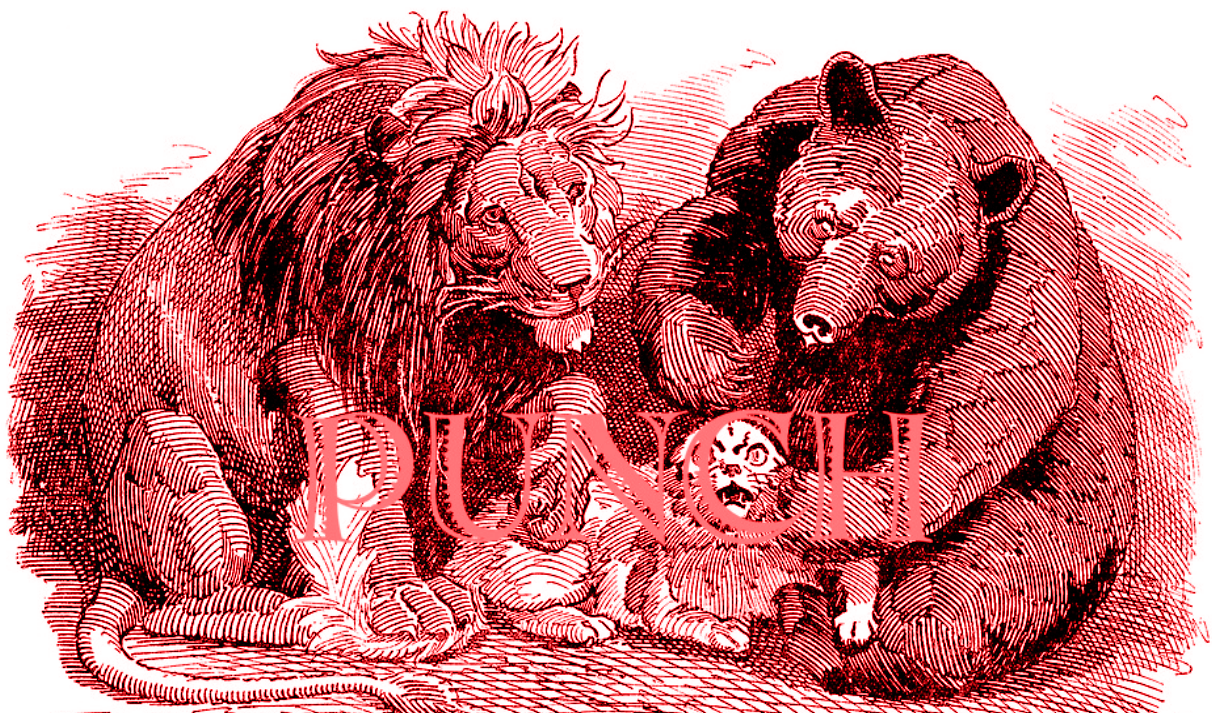
در خزان ۱۴۰۱ حوادث تلخی در کشورمان به وقوع پیوست که هر جنبه از آن تا سال‌ها باید مورد بررسی قرار بگیرد. در نهایت گفتمانی که خود را راه نجات ایران معرفی می‌کرد به دلیل ضعف‌ها و اختلافات بسیار چیزی جز حدود ۲۰۰ کشته و خسارات مادی و معنوی برای ایران به ارمغان نیاورد. مهم‌ترین ضعف این گفتمان از نظر نگارنده ضد استقلال بودن آن است.

کلمه استقلال به عنوان به کلمه پرتکرار و محوری در تمام جنبش‌های تاریخ بشری بوده است. به خصوص در کشور و جغرافیای ایران که همواره مورد هجوم اقوام مختلف بوده، حفظ استقلال و رهایی از سلطه بیگانه همواره به عنوان یک موضوع کلیدی در شعارها و اهداف جنبش‌های تاریخ ایران متجلی بوده است. اما استقلال چه معنایی دارد؟ در چه گستره‌ای معنا می‌شود؟

استقلال کلمه‌ای عربی به معنای «کم‌کردن و به حداقل رساندن» می‌باشد. حال با توجه به این معنی لغوی اگر بخواهیم تعریفی مفهومی در حوزه حاکمیت برای آن ارائه کنیم می‌توان گفت استقلال عبارت است از «داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری همراه با اعمال آن در حیطه حاکمیت»

بر اساس این تعریف چنانچه ملتی بتواند بدون تأثیرپذیری از محیط خارجی اعم از منطقه‌ای و نیروهای اثرگذار بین‌المللی چون قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی (مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و شرکت‌های چند ملیتی برای خود برنامه‌های کلان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تدوین کند، آن را ملت مستقل می‌نامند.

حال با این تعریف آیا کشور ایران در طول تاریخ از استقلال برخوردار بوده است؟





رسانه‌ای کردن آشوب‌ها و هماهنگی تجمعات سال گذشته بشود که وجه مشترک همه‌ی این رسانه‌ها، پشتیبانی و حمایت مالی دول خارجی از آن‌ها است. در طرف دیگر این میدان کسانی به عنوان لی‌در و رهبران اپوزیسیون معرفی می‌شوند کشور به کشور در پارلمان‌ها و کابینه‌ها به دنبال گدایی توجه از سیاستمداران غربی بوده و از هیچ فرصتی برای ابراز ارادت به آن‌ها و دادن وعده مبنی بر تامین منافع دولت‌هایشان در ایران آزاد! دریغ نمی‌کردند. این رهبران و رسانه‌ها به حدی خالصانه در جهت منافع روسایشان تلاش می‌کردند که دستور به خوشحالی مردم بعد از باخت تیم ملی در جام جهانی با پرچم‌های بیگانه داده و ناباورانه عده‌ای نیز از این دستورات پیروی کردند. حمایت از تجزیه ایران و دادن به تریبون به تجزیه طلبانی که دستشان به خون مردم آلوده‌است از دیگر اتفاقات عجیبی بود که در سال گذشته به وقوع پیوست.

این اولین بار در تاریخ نیست گروهی با دلخوشی به حمایت‌های بیگانه در مسیر نابودی کشور و هویت ملی خود قرار می‌گیرند. از اعرابی که با حمایت انگلیس علیه عثمانی شورش کردند و در نهایت به زیر یوغ استعمار فرانسه و انگلیس رفتند، یا ابراهیم خان جوانشیر حاکم قره‌باغ که خود را تحت الحمایه روس‌ها کرد و در نهایت توسط همان روس‌ها با زن و بچه‌اش قتل عام شد، یا شورای انتقالی لیبی که پای ناتو را به کشورشان باز کردند و در حال حاضر کشورشان هر روز بیشتر تخریب می‌شود در عین این که منابعشان به غارت اروپایی‌ها می‌رود، تجزیه طلبان کرد هر روز با وعده حمایت یک دولت خارجی جنگ و خون‌ریزی می‌کنند و در نهایت فقط خون جوانانشان را به هدر می‌دهند تا کشورها از یکدیگر امتیاز سیاسی بگیرند.

صدها مثال این‌چنینی در تاریخ وجود دارد اما باز هم عده‌ای ساده‌لوحانه به دنبال حمایت غربی‌ها برای غلبه بر بخشی دیگر از مردم هستند تا دوباره ایران را به دوران سیاهی برگردانند که کوچک‌ترین مسائل کشور باید با سفارت‌خانه‌ها هماهنگ می‌شدند تا مبادا موجب نارضایتی دول خارجی شود.

وضعیتی که اکنون در کشورما وجود دارد نتیجه دو قرن مبارزه و مجاهدت مردم ایران می‌باشد و کسانی که به اسم آزادی به دنبال برگرداندن دولت‌های استعمارگر به ایران می‌باشند مرتجعین مدرنی هستند که دانسته یا نادانسته در راستای نابودی استقلال کشور و بازگرداندن آن به ۲۰۰ سال پیش تلاش می‌کنند.

اما انگلیس‌ها به همین مقدار قانع نبودند. آن‌ها که تجربه موفق استعمار هند را داشتند، تلاش کردند تا به بهانه شرکت‌ها و قراردادهای اقتصادی، نفوذ خود را از دخالت در سیاست‌ها فراتر برده و تمام شئون زندگی مردم ایران مسلط شوند. فرهنگ اسلامی-ایرانی این مردم اجازه نمی‌داد که انگلیس‌ها پا را از این فراتر بگذارند. در قرارداد مفتضحانه رژی برای انحصار تجارت تنباکو به قدری امتیاز به انگلیس‌ها داده شد که با ورود مرجعیت آن زمان، میرزای شیرازی، و خروش مردم در سراسر کشور شاه مجبور به عقب‌نشینی شد. سرانجام قاجار که استقلال مملکت را به این شکل مخدوش کرده بود جای خود را به رضا پهلوی داد. اولین سلسله پادشاهی که با دخالت مستقیم یک دولت خارجی در کشور مستقر شد. این نوع به قدرت رسیدن پهلوی‌ها هم لاجرم آن‌ها را تبدیل به یک آلت دست نیروهای خارجی کرده بود. تمام تصمیمات مهم کشور در زمان رضاخان با انگلیس و در زمان محمدرضا با آمریکا باید هماهنگ می‌شد که مبادا رضایتشان جلب نشود. مشاوران خارجی در امور اقتصادی، نظامی و عمرانی در کنار شرکت‌ها و موسسات آمریکایی عملاً ایران را به ایالت ۵۱م تبدیل کرده و ساختمان بزرگ سفارت آمریکا در خیابان روزولت کابینه اصلی ایران شده بود. دیگر آمریکا برای دفاع از متحدانش از ویتنام تا عمان از سربازان و امکانات ارتش ایران استفاده می‌کرد. در چنین وضعیتی بر خلاف انتظار دول غربی انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست که یکی از محورها و اهداف اصلی آن دفاع از استقلال کشور در مقابل بیگانگان عنوان شده بود. ملت ایران توانست استقلال خود را که چند قرن به دست بیگانگان لگدمال شده بود را احیا کند. دیگر آمریکا، انگلیس و شوروی نبودند که برای ایران تعیین تکلیف کنند و اگر خواسته‌شان عملی نشد شاه و نخست وزیر را عوض کنند. سرنوشت کشور در دست خود ملت ایران بود. اما این وضعیت مطلوب کشورهایی که منافع خود را از دست داده بودند نبود. از سال ۵۷ حملات نظامی، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی را برای گرفتن استقلال مردم ایران وارد کرده‌اند که تاکنون راه به جایی نبرده

است. حال که مروری بر وضعیت استقلال کشورمان داشتیم برمی‌گردیم به اول متن که چرا حوادث سال گذشته جنبه‌ی ضد استقلال داشتند؟

کسی نمی‌تواند منکر نقش اصلی رسانه‌های خارج نشین مانند بی‌بی‌سی، اینترنشنال، منوتو و سایر شبکه‌ها در



مهره‌های سوخته شطرنج

هانیه باقری، ورودی ۱۴۰۰ مهندسی مکانیک

روابط ایران و غرب در مثلث تحریم، آشوب، مذاکره؛ بررسی وقایع سال‌های ۸۸، ۹۸، ۱۴۰۱ و پس از آن

شیطان سال‌هاست خواهان سیطره‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است؛ نه بر ایران که بر تمام دنیا. سال‌هاست که بنا بر ایده‌ئولوژی به‌ظاهر «آزادی»، از استعمار گرفته تا تحریم و تهدید و تفرقه، همه حربه‌ها را به کار برده و مهره‌های بازی‌اش را یکی پس از دیگری رو می‌کند. یک روز در بحرانی‌ترین وضع داخلی و در نحیف‌ترین حالت نهال انقلاب، دست می‌گذارد روی تمامیت ارضی. دنیا می‌رود پشت بختی‌ها و به خیال خودش کار تمام است. سلاح خرج می‌کند، نیروی انسانی می‌آورد و از آنطرف، ایران را در بن‌بست تحریم می‌گذارد. یکجا هم دست می‌گذارد روی وحدت؛ اقوام را می‌اندازد به جان هم، درمیان مذاهب آتش‌اندازی می‌کند و دنبال کثرت است. تحریم و حربه‌های اقتصادی‌اش هم که سروته ندارد. سیر تاریخی تحریم‌ها از سوی آمریکا، نشان می‌دهد که اولاً تحریم، رویکردی غیر قابل حذف از شیوه تعامل آمریکا با کشورهاست، مخصوصاً آنهایی که اهل باج دادن نباشند و ثانیاً تکامل زنجیره تحریم یک امر کاملاً مهندسی شده است؛ هرطور بروی پای میز مذاکره، مهره‌های جدیدش را رو می‌کند و در یک بازی از پیش تعیین شده آنقدر تو را پیچ و تاب می‌دهد که نهایتاً تسلیم او شوی.

از سال ۷۵ که تحریم‌های آمریکا علیه ایران (ایلسا) وارد فاز ثانویه شد، دستورات عملیاتی آمریکا درخصوص تحریم ارگان‌هایی که به نحوی با ایران تعامل دارند، اقتصاد کشور را در ابعاد مختلفی دچار مشکل کرد. همچنین با تحریم اقلام ضروری مثل دارو، ثابت شد که چقدر غرب پشت ملت ایران است و چقدر دوستش دارد!

اینجا ایران است، جمهوری اسلامی ایران. سه واژه‌ای که ۴۵ سال لرزه بر پیکر مستکبرین غرب و شرق انداخته است. ایران؟ موقعیت بی‌نظیر ژئوپلیتیک در دنیا به لحاظ دسترسی به دریا و اقیانوس و مرزهای آبی و خاکی با ۱۵ کشور دنیا. ایران؟ منبع غنی نفت و گاز، انواع فلزات و مواد خام. ایران؟ وطن چهارفصل ما با موقعیت خاص کشاورزی انواع محصولات و در میان ۷ کشور برتر تولیدات کشاورزی. جمهوری؟ اراده مردم در تعیین سرنوشت کشور، ایستادن روی پای خودمان. اسلامی؟ اعتقاد یکپارچه و راسخ ملت به ایستادگی و آزادگی به جا مانده از بیرق سرخ حسینی که ذلت را لحظه‌ای بر وطن روا نمی‌دارد. آری این سه واژه ۴۵ سال است حسرت چپاول را بر دل آنهایی که هرجا دستشان برسد پایگاه نظامی راه می‌اندازند و دخالت می‌کنند و به انحصار می‌گیرند، نهاده است. اینجا ایران، پر از امید، غنی از نخبه و ایده و تلاش و البته هزاران سنگ در راه. ایرانی که هر روز آستن درد و رنج بوده که البته «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

اینجا ایران است، ایرانی که اگر تمام پستی و بلندی‌هایش را بگذاری یک‌طرف، تاریخ باز هم حوادث ۷۸ و ۸۸ را فریاد خواهد زد. بازهم از ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ خواهد گفت. خواهد گفت که آنها هرجا دردی در جان ملت دیدند، سریع نقشه‌های پلیدشان را رو کردند تا آتش به جان سرزمینمان بیندازند. کوچک‌ترین صدای حقی را به ابتذال کشانده و علم عثمان کردند تا نه تنها حرفی شنیده نشود که به گمان خودشان سوار بر ملت و کشورمان شوند و بتازند؛ البته که کور خواندند. قدری آنطرف‌تر، اتاق فکر

رویگرد ما در مواجهه با تحریم، هرچند در روند کلی اتکا به خود بود اما دولت‌ها رویکردهای دیگری نیز پیش گرفتند. «برجام»، نگاهی لطیف و گفت‌وگو محور با غرب؛ دیدگاهی که ظاهرش خیلی شیک است و خیلی هم قانع کننده. بالاخره بعد از یک عمر دشمنی، برویم مثل دوتا آدم عاقل باهم صحبت کنیم و مشکلات را حل کنیم. شما تحریم‌ها را بردارید ما هم کمی از مواضع خود کوتاه می‌آییم. بعد هم همه چیز در صلح پیش می‌رود. اما انگار پشت پرده خبر دیگریست. سال ۲۰۱۵ طبق برجام بنا می‌شود از تمدید تحریم‌ها علیه ایران جلوگیری شود، اما ۲۰۱۶ و درعین پایبندی ایران به برجام، اواما قوانین تحریمی کنگره را امضا کرده و تحریم‌ها را تمدید و تشدید می‌کند. عملی که از آن به عنوان نقض فاحش روح برجام یاد میشود. نقض عهد هایشان در یکی دو صفحه نمی‌گنجد! دشمن طی این سالها ثابت کرد که تحریم، ابزار اوست و حتی اگر توافقی بر حذفش صورت بگیرد، او نهایتاً به راحتی از توافق خارج میشود و یا با افزودن به برچسب‌های تحریمی جدید همه چیز را به حالت قبل از مذاکره برمیگرداند.



در روند مذاکرات هسته‌ای سال ۸۸، می‌توان دید که رویکرد ایالات متحده، قبل از انتخابات در ایران و پس از آن، کاملاً متفاوت است. تحریم‌های بیشتری اعمال میشوند که خودشان به عنوان «تحریم فلج‌کننده» از آن یاد می‌کنند. از طرفی وقایع حین و پس از انتخابات تحت هدایت آنهاست. از حیث رسانه‌ای، تحریک به آشوب می‌کنند و با بهانه‌های حقوق بشر و به اسم آزادی، اقداماتشان را کادو پیچ کرده و در اذهان می‌نشانند که دلسوز بشریت‌اند. به وضوح اعلام می‌کنند که دست‌هایشان پشت پرده است.

اواما در سال ۸۸ طی مصاحبه‌ای می‌گوید: «صدای مردم ایران باید شنیده شود و نباید خاموش شود. من قبلاً هم گفته بودم عمیقاً نگران انتخابات ایران هستم. ما از کسانی که در پی عدالت از یک راه مسالمت‌آمیز هستند، پشتیبانی می‌کنیم و من می‌خواهم تکرار کنم که ما در کنار کسانی که متوجه راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای این کشمکش خواهند بود، هستیم» یا برنارد کوشنر، وزیر وقت امور خارجه فرانسه می‌گوید: «آنانی که در ایران دست به تظاهرات زدند، بدانند تنها نیستند».

در ۹۸ نیز این فضا را شاهدیم، آمریکا از برجام خارج شده و حالا می‌خواهد به مذاکره برگردد. ایران اعلام می‌کند که با این وضع مذاکرات ادامه نخواهند یافت. با سمت‌وسو دادن گرانی بنزین به اغتشاش، روند فشار به ایران و تحریم دوباره با بهانه‌های حقوق بشری طی می‌شود و ایران را به سمت بازگشت به میز مذاکره می‌کشاند. مشخصاً این روند غرب، یک برنامه از پیش تعیین شده است. از یک طرف آشوب را هدایت کرده و از آنطرف در روند تحریمی رنگ عوض می‌کند. انگار اغتشاش بهانه‌ایست تا مذاکرات و تعامل با ایران را متوقف کنند و فشار بیشتر بیاورند، یا به نفع خودشان جهت‌دهی کنند و یا باج بگیرند. مثلاً بگویند در ایران اتفاقات خلاف حقوق بشر رخ داده، پس تحریمش می‌کنیم. سوال اینجاست، تحریمی که مستقیماً بر زندگی و معیشت مردم اثر می‌گذارد، خلاف حقوق بشر نیست؟!

جنگ و ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ می‌گذرد اما وقایع در ایران طوری رقم می‌خورد که از بازی دشمن در عرصه داخلی و حتی جنگ، چیزی جز مهره سوخته نمی‌ماند.

انتهای تابستان ۱۴۰۱، درحالی که غرب مشغول مذاکره با دیپلمات‌های ایرانیست، درون کشور اتفاقی رخ می‌دهد که یک گسل هویتی فرهنگی را فعال می‌کند. آنطرف آب‌ها وقت چیست؟! وقت رو کردن یک مهره‌ی جدید! همزمان در سپتامبر ۲۰۲۲ مذاکراتی که در ادامه برجام و جهت بازگشت تمام طرف‌ها به برجام بود را متوقف می‌کند تا احتمالاً راحت‌تر فضا را مدیریت کرده و بعد از نتیجه‌ی اغتشاش، در روند مذاکره استفاده کند. می‌خواهد هرطور شده به او متوسل شویم؛ دست می‌گذارد روی بحران اقتصادی. مشکل اقتصادی موجود در کشور انکار ناپذیر است؛ ناامنی و هرج‌ومرج علاوه بر بی‌ثبات کردن فضای اقتصادی داخل، در سرمایه‌گذاری‌های خارجی و قراردادهای بین‌المللی نیز ریسک را بالا می‌برد و احتمالاً کشورها و سرمایه‌گذاران را وادار به عدم همکاری با ایران می‌کند. متقابلاً ناآرامی اقتصادی هم امنیت را بیش از پیش تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و این چرخه تکرار می‌شود. رسانه‌های دشمن با خیال فروریختن اقتصاد کشور مردم را تشویق به اعتصاب می‌کنند. از آنطرف هم امثال پهلوی و علینژاد و اسماعیلیون می‌روند دست‌بوسی سران غرب که با تحریم ایران از معترضین حمایت کنند.



که چه بشود؟! که اقتصاد ما از پا در بیاید. بعد هم داستان سوپرمن شدن غرب و نجات مردم ایران؟ بایدن بیاید و اعلام کند ما پشت ملت ایران هستیم؟! خودشان هم می‌دانند و به وضوح این را اعلام می‌کنند که براندازی اتفاق نمی‌افتد. اما همین نابسامانی داخل، همین ضعیف کردن ایران، همین که ایران در روابط بین‌الملل به مشکل بخورد تا شاید در مذاکرات بعدی کمی بیشتر از مواضعش کوتاه بیاید، کافیه. اقدامات آلمان نمونه‌ی گویای رفتار مغرضانه غرب است آنگاه که با اپوزوسیون جمهوری اسلامی در مونیخ دیدار کرده و حمایتشان می‌کند، یا هنگامی که وزارت اقتصاد آلمان اعتبار صادراتی و ضمانت سرمایه‌گذاری برای تجارت با ایران را تعلیق می‌کند و می‌گوید «باتوجه به وضعیت بسیار جدی در ایران، فرمت‌های اقتصادی دیگر از جمله گفتگو درباره مسائل انرژی را تعلیق کردیم.»

رئیس‌جمهور وقت آمریکا در ۲۰۱۹ اذعان می‌کند که شدیدترین تحریم‌های تاریخ را بر سر کشورمان اعمال کرده‌اند. این پروژه تحریم‌ها اما در لایه اثرگذاری، روند نزولی طی کرده و حالا به کم‌اثرترین وضع خود رسیده‌است. مسئله‌ای که در تحلیل و بررسی تحولات اخیر جهان مشهود است؛ حالا آمریکا در در رده تولیدکنندگان نفت قرار گرفته و عربستان به دنبال جایگزینی برای آمریکا است و کشورهای شرق آسیا در حال تعریف نظام جدید بانکی بر مبنای غیردلاری هستند. هنوز سیاست‌های تحریمی اما به قوت خود باقیست، چون هنوز بازی رسانه‌ای غرب و اثرگذاری بر افکار عمومی با واژه تحریم ادامه دارد؛ به‌گونه‌ای که عموم از ترس تحریم به دولت فشار بیاورند و دولت از طرف مردم و سیاست‌های غرب، میان‌منگنه قرار بگیرد. حالا شاید مهم‌ترین دستاویزی که غرب می‌تواند به آن متوسل شود، همان اغتشاش است تا کاری که تحریم‌ها دیگر نتوانستند انجام بدهند را پرچمداری کرده و به زعم آنها، به ثمر بنشانند.

اینجا ایران است، سال ۲۰۲۲ میلادی، در آستانه‌ی تحولات جهان و نظم نوین جهانی. اینجا ایرانیه که مهم‌ترین

جایگاه را در جنوب غرب آسیا دارد؛ اگر از نفوذش در منطقه استفاده نکند، اگر حرفی برای گفتن داشته باشد، اگر بیاید و تنظیم‌کننده اقتصاد بین شرق و غرب باشد، اگر از امکاناتش استفاده کند و به قدرت برسد... آن‌سوی مرزها اصلاً اجازه تصور ادامه این حرف‌ها را به خودشان نمی‌دهند. می‌خواهند ایران را مشغول به اوضاع داخلی خودش نگه دارند تا مبادا وارد تغییر و تحولات جهانی شود. در نابسامانی داخلی هم نه کسی دلش برای ما سوخته و نه تحولات منتظر ما می‌مانند تا خودمان را برسانیم. برنامه، ایجاد و هدایت خلاء هویتی به سمت اغتشاش و رقم زدن آنچه که می‌خواهند بود. در این وضعیت اما اقدامات بین‌المللی ایران در مذاکره با دنیا، ورق را برمی‌گرداند. مگر همه دنیا آمریکاست؟ مگر همه دنیا اروپاست؟! ایران در زمینه‌های متعدد اقتصادی، نفت و صنعت و پتروشیمی و... با کشورهای منطقه، کشورهای شرق آسیا، کشورهای آفریقایی و کشورهای آمریکای جنوبی وارد مذاکره می‌شود و قرارداد می‌بندد، به بریکس می‌پیوندد، به تحکیم روابطش در منطقه مشغول می‌شود.

حالا بعد از گذشت یکسال از حوادث ۴۰۱، غربی‌ها دست از پا درازتر پای میز مذاکره برمی‌گردند. آمریکا سعی می‌کند توجه ایران را جلب کند و توافق صورت دهد. برخی پول‌های بلوکه شده کشورمان تنظیم می‌شود که بازگردانده شود. مذاکرات البته دیگر برای آمریکا سود گذشته را ندارد اما می‌خواهد روند مذاکره طی بشود؛ چرا؟ چون حالا سودش در نگه داشتن ایران در بندهای خودش است، اصلاً حتی اگر مذاکره‌ای به نتیجه نرسد، همان روند فرسایشی در نگه داشتن ایران برایش سودمند است. آری ایران ما، جمهوری اسلامی ایران، در مقابل حربه‌ها و بازی‌های سیاسی و رسانه‌ای شیطان، ذره‌ای از عزت و استقلالش کوتاه نمی‌آید. آنها آرزوی چپاول را نسل اندر نسل، به گور خواهند برد. یکی نیست به آنها بگوید چرا از آتش‌افروزی داخل ایران عبرت نمی‌گیرند؟





نقاشی با خون

حسین حاجی باقری، ورودی ۱۴۰۱ مهندسی برق

می‌توان اشاره کرد اعتراض از منظر قانون اساسی است. در اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت که شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون تعیین می‌کند». در تایید و تاکید بر این اصل قانون اساسی نیز بنیانگذار انقلاب در سخنرانی سال ۵۹ در بین دانشجویان تربیت معلم می‌فرمایند: «سفارش به حق که امر به معروف و نهی از منکر است بر همه مسلمین واجب است» همچنین در مورد تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها در قانون اساسی در اصل ۲۷ بیان شده: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است».

به طور کلی هدف از اعتراض باید اصلاح و بهبود امور باشد که معترض آن‌ها را نامطلوب می‌پندارد؛ به این معنا معترض باید زمانی صدای خود را بلند کند که به دنبال حل مشکل باشد. با وجود نکته مذکور اگر شخصی بدون قصد خیرخواهی برای کشور اقدام به برهم زدن نظم عمومی کند تبعات قانونی آن به عهده خودش خواهد بود. علاوه بر این، اعتراض اگر بخواهد سودرسان و دارای هدف بالا باشد مستلزم وجود شرایطی برای معترض است:

کسی که می‌خواهد به موضوعی اعتراض کند باید نسبت به موضوع مورد اعتراض علم و آگاهی داشته باشد و تحت تاثیر حواشی قرار نگرفته باشد؛ زیرا در این صورت دیگر نخستین و اساسی‌ترین شرط اعتراض که خیرخواهی فرد نسبت به اصلاح امور است نقض شده و اعتراض به اغتشاش تبدیل می‌شود که این موضوع باعث سواستفاده افراد سودجویی که منافع آنها در مشکلات کشور است خواهد شد.

قطعا این گزاره در مورد دانشجویان بیشتر صدق می‌کند، وظیفه دانشگاه برانگیختن جامعه برای اصلاح آن است. اگر دانشگاه خود قرار باشد سوار موج‌هایی که از بیرون هدایت شده‌اند شود آنگاه دیگر نمی‌توان انتظار حلال مشکلات بودن از دانشگاه داشت. اگر مانند فتنه گذشته

سال‌هاست در کشورهای مختلف دنیا دوگانه‌ی اعتراض و اغتشاش وجود دارد. جالب‌تر آنکه در اکثر جنبش‌های شکل گرفته با این عناوین، مرز بین این دو مشخص نمی‌شود و اعتراضات با اغتشاش همراه می‌شود. این اتفاقات اغلب سبب می‌شود به هدف درستی که اعتراضات می‌تواند آن را در پی داشته باشد لطمه وارد شده و یا حتی نابود شود.

اگر بخواهیم اعتراض و اغتشاش را تعریف کنیم باید گفت «به طور کلی، اعتراض به معنای تظاهرات عمومی سازماندهی شده در مخالفت با برخی از قوانین، سیاست‌ها، ایده‌ها یا وضعیت‌ها است، در حالی که اغتشاش اختلالی است که معمولاً سه یا چند نفر با هدفی مشترک و به شیوه‌ای خشونت‌آمیز و آشوب‌آمیز به قصد ایجاد وحشت عمومی عمل می‌کنند.»^۱

بسیاری از مردم و حاکمیت‌های مختلف بر این باورند اغتشاشات مانع پیشرفت کشورها می‌شوند، در حالی که اگر اعتراضات با آداب درست و حدود قانونی انجام بگیرد نه تنها پایه‌های حکومت را سست نمی‌کند بلکه به ترقی آن نیز کمک می‌کند. به همین دلیل در دین اسلام به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اصلی‌ترین جلوه‌های اعتراض بسیار سفارش شده و حکومت‌های معصومین نیز از آن میرا نبوده‌اند، حضرت علی (ع) در این باره می‌فرمایند:

«پس، از گفتن حق خودداری نکنید زیرا خود را برتر از آن که خطا کنیم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم مگر آنکه خداوند مرا از نفسم کفایت نماید.»^۲

از حدیث بالا به وضوح برداشت می‌شود اعتراض کردن به حاکمیت‌ها نه تنها مورد مذمت نیست بلکه بسیار به آن سفارش شده و حتی واجب شمرده می‌شود. اما باید دانست اگر اعتراض از چارچوب تعریف شده‌اش خارج شود به اغتشاش می‌انجامد و آن زمان تاثیرات مخربی برجای خواهد گذاشت.

حال باید چارچوب‌های اعتراضات مشخص شود تا متوجه مرز بین اعتراض و اغتشاش شد تا حکومت و معترضین به بهترین شکل از آن بهره‌مند شوند. اولین موردی که



بعضی از دانشجویان بدون مطالعه و تحقیق، تحلیل‌های درست و غلط جامعه را وارد دانشگاه کنند جایگاه جامعه و دانشگاه معکوس شده و بلاشک دانشگاه تاثیرگذاری خود در جامعه را در گذر زمان از دست خواهد داد.

یکی دیگر از شرایط معترض خیرخواه واقع بینی اوست. افرادی که نسبت به موضوعی ناراضی هستند باید با سنجیدن شرایط کشور در آن زمان توانایی حکومت و کشور را در رفع نامطلوب بررسی کرده و سپس اقدام به اعتراض کنند تا بتوانند به بهترین روش مشکلات کشور را مرتفع کنند و در جهت پیشرفت قدم بردارند. فرض کنید در کشوری که مورد حملات نظامی قرار گرفته تورم بالایی وجود دارد که باعث شده مردم در تامین مایحتاج زندگی خود کمی دچار مشکل شده اند. آیا منطقی به نظر می‌رسد اگر مردم این کشور به این علت خیابان‌ها را به آشوب بکشند و در جهت تضعیف کشور خود قدم بردارند؟

پس از آنکه فرد یا اجتماعی که شرایط بند قیل را دارا بود، شرایط کنونی را نیازمند اعتراض پنداشت، باید به این نکته توجه کند که حد و مرز اعتراض تا کجا و تا چه زمانی است:

اولین نکته این است که اعتراض باید در چارچوب قانون و شرع انجام گیرد؛ زیرا در غیراینصورت خودش به یک عمل ساختارشکنانه تبدیل می‌گردد. در صورت وقوع این امر، اعتراض نه تنها باعث بهبود شرایط کشور نشده بلکه کشور را به سمت بحرانی عمیق‌تر سوق خواهد داد و این موضوع در تعارض با هدف اصلی اعتراض خیرخواهانه به شمار می‌رود. جدای از این موضوع در کشوری که مردم آن با هر وضع ظاهری متعلق و پایبند به ارزش‌های دینی هستند، اگر اعتراضات منتهی به توهین به مقدسات و خط قرمزها شوند قطعاً پشتوانه مردمی خود را از دست خواهد داد و به نتیجه نخواهد رسید حتی اگر اعتراض درستی صورت گرفته باشد. همانطور که پس از توهین به حجاب اسلامی در سال ۱۴۰۱ مردم با حضور پررنگ خود در راهپیمایی‌های پرشور عفاف و حجاب نشان دادند اجازه توهین به مقدسات را نخواهند داد.

و اما مسئله مهم بعدی که نباید مغفول بماند توجه به این مسئله است: به دلیل آنکه هدف مبارک اعتراض اصلاح مشکلات و رفع منکرات است، باید توجه داشت عمل اعتراضی تا جایی ادامه پیدا کند که دست مایه سوءاستفاده دشمنان جامعه نگردد؛ زیرا در صورت پیش آمد

این موضوع، اعتراض باعث انحرافی بزرگتر شده که نه تنها باعث بهبود امور نمی‌شود بلکه به سمتی هدایت می‌شود که موجب غرق شدن بیشتر کشور در مشکلات شده و معترضین از هدف اصلی خود دورتر شوند. در یکی بارزترین نمونه‌ها را می‌توان به اتفاقی که برای شوروی افتاد اشاره کرد:

در شوروی آمریکایی‌ها با جنگ رسانه‌ای و با استفاده از مشکلات مختلف مردم و با یک کودتای مشکوک، گورباچف را که مخالف استقلال طلبی کشورهای مختلف واقع در شوروی بود را برکنار کرده و یلتسین را به قدرت رساند تا روند انحلال شوروی را سرعت بخشد. با این اتفاق شوروی که از قدرتمندترین کشورها بود منحل شده و بیشترین ضرر را مردمی کردند که در پی بهتر کردن اوضاع کشورشان بودند.

در نمونه‌های تاریخی دیگر نیز می‌توان به جریان بیعت نکردن حضرت علی (ع) با ابوسفیان اشاره کرد:

بعد از رحلت رسول خدا و قضیه سقیفه، ابوسفیان با توجه به دشمنی دیرینه‌ای که با اسلام داشت تصمیم به ایجاد فتنه بین مسلمانان گرفت. لذا با جمعی نزد عباس بن عبدالمطلب رفته و از بیرون رفتن خلافت از میان بنی هاشم اظهار نگرانی و از خلیفه اول بدگویی کرد. سپس از عباس ابن عبدالمطلب خواست تا به همراه او نزد حضرت علی (ع) رفته و با او بیعت کنند. با وجود آنکه حضرت علی بارها در مورد غصب شدن حقش سخن گفته بود و اعتراض کرده بود اما حال که مشاهده کرد دشمن مسلمین در پی فتنه انگیزی است بیعت او را پذیرفته و بیعت با او را لقمه‌ای گلوگیر خواند.^۳

حال اما ما قشر دانشجو که نخبگان کشور را تشکیل می‌دهیم وظیفه‌ای فراتر از موضوعات ذکر شده داریم. می‌دانیم در هر کشور موفق نخبگان پیشروهای حل بحران‌های کشور هستند. با توجه به این قضیه انتظار بی‌جایی نیست اگر از دانشجو خواسته شود برای مشکلات مملکت به دنبال راه حلی منطقی باشد تا کشور بتواند برای برون رفت از مشکلات پیش آمده در مسیری درست و منتهی به پیشرفت حرکت کند.

پس از بیان نکاتی که در بندهای قبل گفته شد حال می‌توان مرزی بین اغتشاش و اعتراض ترسیم کرد، اگر حرکت اعتراضی و انتقادی‌ای نسبت به حاکمیت اتفاق بیفتد در کدام یک از این تعاریف گنجانده می‌شود. اگر در اعتراضی تمام شرایط ذکر شده رعایت شد کسی حق ندارد به آن اعتراض ورود کرده و مخل آن شود و حاکمیت موظف است در جهت رفع نامطلوب قدم بردارد، اما اگر خارج از ضوابط بالا انجام شد آن اعتراض، اغتشاش بوده و برای حفظ منافع عمومی حاکمیت چاره‌ای جز برخورد قانونی با اغتشاشگران نخواهد داشت. بی‌شک مردم نیز از این برخورد حمایت خواهند کرد همانطور که مردم غیور ایران در هر زمانی که دشمن به فکر سوءاستفاده از اعتراضات افتاد یا عده‌ای نادان خارج از قوانین کشور دست به اغتشاش زدند و مقدسات و آرمان‌های مردم را زیر پا گذاشتند، اتفاقاتی مانند حماسه ۹ دی آفریدند تا با حضور به موقع خود در صحنه، امید دشمنان را ناامید کنند.



صدای لرزان و سپمای سرگردان

ریحانه پرورش زارع، ورودی ۱۴۰۱ مهندسی شیمی

بررسی عملکرد سازمان صداوسیما در بلای ۱۴۰۱

ایشان را به صدا و سیما بدهید تا بخش کنیم و با استفاده از اطلاعات و داده‌های موجود ثابت کنیم ضرب و شتمی در کار نبوده است.» یا مشابه این ماجرا برای دوربین‌های آن چهارراه ایذه، شبی که کیان پیرفلک تیر خورد.

اما این یادداشت بیش از این نمی‌خواهد که حرف از ظرافت روایت و اهمیت و تعیین‌کنندگی‌اش، یا آسیب‌شناسی بحران مرجعیت و روایت دست اول نداشتن در سازمان طول‌ودراز صداوسیما بزند -چندان که به آن واقفید- بلکه قصد دارد پا را یک پله بالاتر بگذارد و مسئله پارسال را با نگاهی عمیق‌تر، از نقطه تعریف و رسالت و نسبتی که با گفتمان انقلاب اسلامی و جمهوریت برقرار می‌کند بازگشاید.

جمهوریت نظام یعنی مردم در تعیین سرنوشت خود و کشورشان، در اداره عمومی جامعه سهیم باشند؛ حکمرانان ابزارهای قدرتی برای اداره امور و تعیین سرنوشت در دست دارند و مردم هم برای اینکه بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها سهیم شوند باید مسلح به ابزارهای حکمرانی شوند تا مشارکتی بین مردم و حاکمیت در صحنه تصمیم‌سازی کشور رقم بخورد.

تصویری که صداوسیما از نسبتش با مفهوم جمهوریت نظام به ما نشان داده آن است که هر چند سال یک‌بار مردم در صفی بایستند و رای بدهند و سازمان هم با تمام توان و شکوه این حماسه حضور را مخابره کند. یا در یک نگاه مترقی‌تر، صدای مردم باشد و اعتراضاتشان را به گوش مسئولین برساند.

اما تعبیر حضرت امام از صداوسیما «دانشگاه عمومی برای هدایت و تربیت مردم» است؛ فهم عوامی و سطحی‌نگر از این گفته امام به جریان یک‌طرفه محتوا در جهت ارشاد برجسب اسلامی انقلابی خورده خلاصه می‌شود؛ اما کلید رمزگشایی از این تعبیر دقیق، بازگشت و توجه به نسبتی است که دانشگاه با یک جامعه برقرار می‌کند. یعنی صداوسیما مثل دانشگاه باید رویکردی انتقادی و فعال به جهت حل مسائل را در پیش بگیرد؛ به این معنا که باید

از پای استندآپ کم‌دی رسوایی این روزهای رسانه‌های ضدانقلاب که پایین بیاییم و یادی از پارسال و عملکرد رسانه ملی در خط مقدم جنگ رسانه‌ای کنیم، احتمالاً اولین چیزی که به ذهن همه‌مان خطور می‌کند و اندازه یک کتاب‌قطر برای حرف و گلایه و تجربه داریم، بحث روایت است؛ که پارسال بازنده‌اش بودیم. رسانه‌های رسمی ما در سالی که گذشت، با تعلل و طول‌دادن، ارائه روایت‌های کش‌دار، روایت‌های تاریخ‌گذشته و روایت‌هایی که غلط بودنش زود اثبات می‌شد یا جزئیات و جوانب دیگری از آن رو می‌شد، نه تنها مرجعیت به دست نیاوردند بلکه با عملکرد ضعیف‌شان به تقویت روایت رقیب کمک کردند.

این مسئله هم مسئله امروز و ۴۰۱ نیست؛ در هر بحران با چالش روایت طرف هستیم. و برای عبور از بحران راهی نداریم جز آنکه روایت قدرتمندتری بگوییم یا برای تضعیف روایت مقابل تلاش کنیم؛ چرا که داستان روایت در اذهان همان است که گفته‌اند: دو پادشاه در اقلیمی ننگیند.

نکته اینجاست که وقتی حافظه‌مان را تلنگری بزینم می‌بینیم این ماجرا و ضعف‌ها و گزاره‌هایی که در بند اول آورده شد تقریباً برای هر بحران ریزودرشت دیگر و پوشش رسانه ملی صدق می‌کند و وقتی به چرایی و ریشه‌یابی‌اش می‌رسیم، جدای از دلایل‌هایی مثل محافظه‌کاری و تحول‌نخواه‌بودن مدیران و حکمرانی رویه‌های سنتی و حلزونی، به این می‌رسیم که اساساً نگاه به نهاد صداوسیما و رویکرد آن، صحنه جنگ روایت‌ها و جایگاه رسانه در نسبت با حکمرانی در عصر حاضر هنوز در نهادهای مهم تصمیم‌گیرنده کشور، خصوصاً نهادهای قضایی و امنیتی درک نشده است. شاهد مثال این مسئله صحبت قابل تامل پیمان جبلی، رئیس وقت سازمان صداوسیما است که در جمع دانشجویان دانشگاه امام صادق گفت: «در آن زمان ما سه روز خواهش کردیم تا فیلم صحنه فوت

در زمان‌های مختلف دنبال بهانه و فرصت باشد تا جریان فکری تصمیم‌ساز حاکم بر کشور را به چالش بکشد. یعنی صداوسیما اساساً یکی از همان ابزارهای حکمرانی در دست مردم باشد.

نزدیک‌ترین تجربه به تحقق این نقش را در دهه ۶۰ پیدا می‌کنیم، روزگاری که صداوسیما جمهوری اسلامی بستر مناظره علامه مصباح و شهید بهشتی مقابل توده‌ای‌ها و مارکسیست‌هایی مثل کیانوری بود و بی‌پروا، اساسی‌ترین ایدئولوژی‌ها و نظام‌های حکمرانی و روندهای آنها روی آنتن زنده با مناظره به چالش کشیده می‌شد؛ در کنار اینکه ببینیم حتی توده‌ای و چپ و مارکسیست هم در تازه‌نفس‌ترین و در اوج‌ترین روزهای انقلاب تریبون داشته‌اند!

وقتی رسانه ملی نقش و ظرفیت عظیمش را درک کند و نگاه فراجناحی و مسئله‌اندیش را در تصمیم‌گیری‌هایش حاکم کند، مردم با جریان‌های سیاسی مطرح آشنا شده و چالش‌هایشان را می‌بینند و این چنین مسیر شکل‌گیری اراده سیاسی در مجرای درست هموار می‌شود.



اما در حال حاضر در خوش‌بینانه‌ترین حالت مخاطب رسانه ملی صغیری فرض شده که تریبون دادن به غیر از خودی‌ها و دایره بزرگ‌تر برایش بدآموزی دارد، کنار اینکه هراس از مواجهه وجود دارد، پس حذف می‌شوند. البته پارسال در پیچ‌وتاب شلوغی‌ها با برنامه «شبهه» تلاش شد چنین صحنه‌ای برای تضارب آرا - با حضور یافتن افراد از جناح‌ها و نمایندگی افکار مختلف، به اسم نمایندگی از مردم و معترضین - به امید اثرگذاری در عرصه تصمیم‌سازی کشور شکل بگیرد اما اگر شیوه برند برنامه‌ای بود که سال‌هاست صدای جریان‌های مختلف را به گوش مخاطب می‌رساند، امروز می‌توانست مرجعیت رسانه را به دست گرفته و عنان از دست رفته عقلائیست حل مسئله را به چنگ بگیرد؛ در صورتی که مقطعی بودن این رویه در صداوسیما باعث شده مخاطب آن را همچون مُسکنی بدانند که برای آرام‌کردن موقتی بحران تجویز شده و به زعم خودش همه این‌ها تنها ژستی برای گفت‌وگو و حل مسئله به دست مردم است. این‌جاست که به کارکرد

و اثر مشهودی برای مقابله با خیابان و خون و خشونت با سلاح عقلائیست و گفت‌گو نمی‌رسیم.

پس نمود جمهوریست در بستر رسانه ملی، به تریبون معترض و صرف صدای مردم بودن هم خلاصه نمی‌شود؛ بلکه صداوسیما باید به واقع ابزاری برای اعمال قدرت سیاسی مردم باشد و اراده جمهور را عینیت بخشیده، تقویت و تثبیت کند. باید مطالبه‌گر فعال و از مجراهای جدی اثرگذاری مردم در صحنه سیاست کشور شود، و در این راستا از ظرفیت عظیم مخاطب خود با مسئولین استفاده کند.

مسئله اساسی دیگر در فهم نسبت یاد شده، بحث سهم قومیت‌ها و «همه» مردم از سبب رسانه ملی است؛ اینکه صداوسیما ما چقدر به تمامی مردمان این مرزوبوم تعلق دارد.

نگاهی به مخاطب محتواهای تولیدی این را به نظر می‌رساند که رسانه‌های ما از رسمی و غیر رسمی تهران زده و مرکزگرا هستند و با مخاطب اقوام و مناطق دیگر بیگانه‌اند. رفع این بیگانگی به معنای صرف دید نوشتارژیک و ایجاد حس خوب از منطقه، یا به‌به و چه‌چه و قربان‌صدقه لهجه‌رفتن‌ها در استیج فلان شوی استعدادیابی، یا حتی روایت از درد و مشکلات مردم تمام نقاط کشور نیست؛ بلکه مواجهیم با اینکه مخاطب ترک و لر و کرد و بلوچ ما، خود را با تمامیت هویت خودش طرف حساب و مخاطب برنامه‌ها و اخبار و... نمی‌بیند، هویت منطقه‌ای و قومی‌اش جایی ندارد و انگار که اساساً مخاطب قومیت‌های مختلف در معادلات نیست. اینجاست که با خالی گذاشته شدن این عرصه، هر مولفه هویتی مشترک شکل گرفته حول اقوام مثل دختر کرد، غیرت لر و... پا می‌گیرد.

از سوی دیگر با چنین مدیریتی، مخاطب مرکز هم که با واقعیات و فرامتن پیچیده فرهنگی نقاط دیگر کشورش آشنایی ندارد و با آن خو نگرفته نمی‌تواند با یک گزارش، تحلیل درستی از صحنه سیستان و خوزستان و... پیدا کند. پوشش جامع اتفاقاتی که در کشور رقم می‌خورد هم از اسباب جدی تقویت اراده جمهور در بستر صداوسیماست. به این معنا که باید بتواند آنچه هست و ضعف است را بدون لکنت بیان کند. وقتی این پوشش‌دهی رخ ندهد و درحالی که فضای کشور آشفته است صداوسیما همان رویه سنتی حفظ ثبات و آرامش را سرلوحه خود قرار دهد و سعی در آرام و راضی و خوشحال نشان دادن مردم بکند، مشخصاً ذره ذره سرمایه اعتماد مردم به صداقت، جامعیت و مرجعیتش را از دست می‌دهد. چیزی که سال‌های متوالی با وجود عوض شدن مدیران و روسا به ما نشان داده، آن است که مسئولین صداوسیما دنبال در دسر نیستند، در لاک محافظه‌کاری فرو رفته‌اند و نمی‌خواهند با مسئولی در بیفتند تا مبادا جایگاه و بودجه‌شان را از دست بدهند و حرف زدن از مسائل خارج و دور از گود برایشان کفایت می‌کند؛ و در نهایت همین را به ناحق و با دیدی فانتزی به پای مصلحت نظام می‌نویسند.

بنابراین این رسانه دور از مردم و جدا شده از هویت و نقشش، برای ترمیم بدنه از دست رفته خود و نزدیک شدن به جایگاه مرجعیت خویش، چاره‌ای جز دوباره بر ریل جمهوریست قرار گرفتن ندارد.